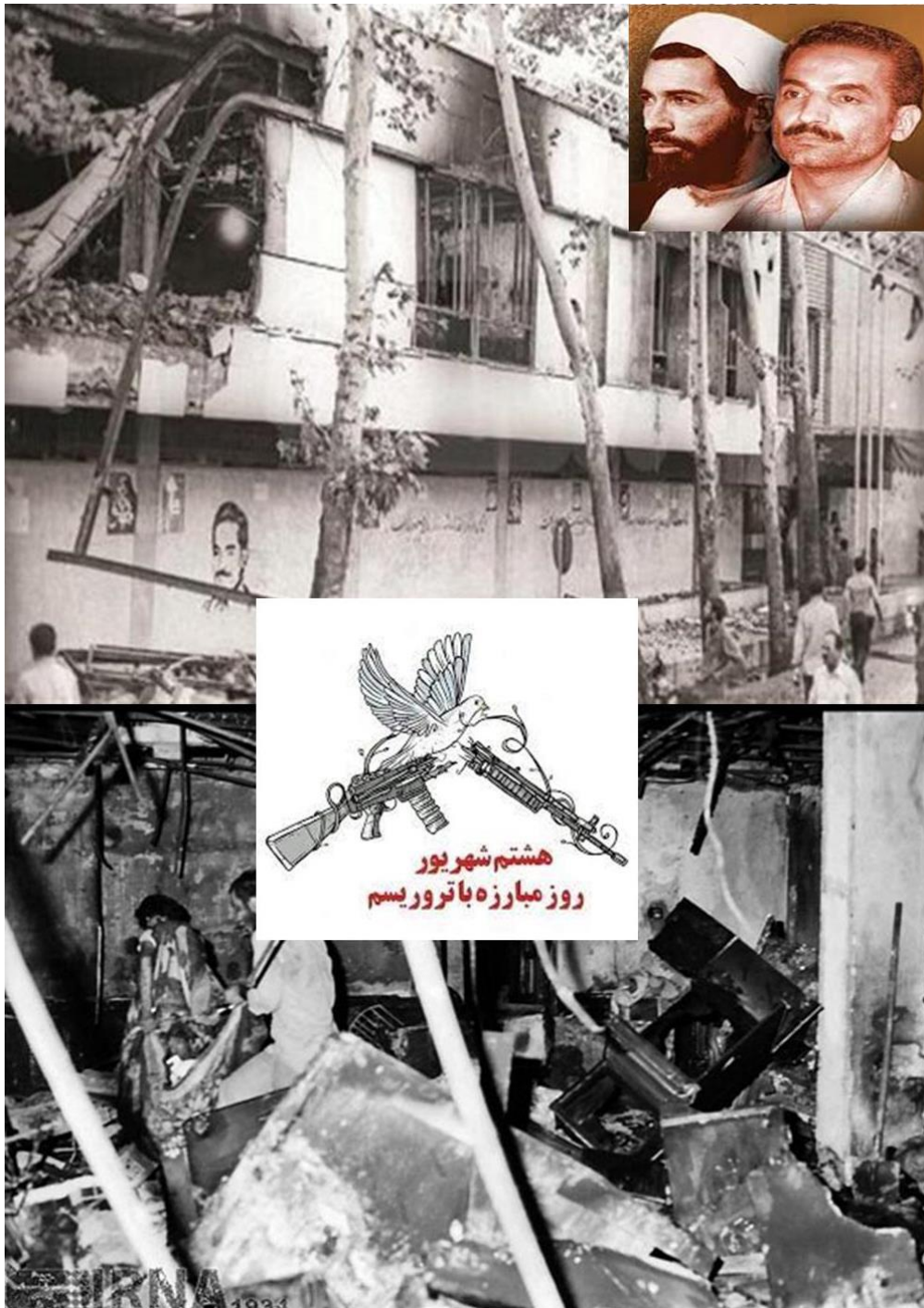


نشریه انجمن نجات

مرداد و شهریور ۱۴۰۱







عنوان	فهرست مطالب	صفحه
-------	-------------	------

نامه مدیر عامل انجمن نجات به وزیر کشور آلبانی.....	۴
سازمان مجاهدین خلق یک گام عقب تر از آسیلا.....	۶
تعلیق گردهمایی مجاهدین خلق.....	۸
جدا شده ها؛ خاری در چشم سران فرقه رجوی.....	۱۲
حمله عناصر مغزشویی شده فرقه رجوی به آکسیون مسالمت آمیز آسیلا.....	۱۵
هشدار مدیر عامل انجمن نجات ایران.....	۱۸
فرقه رجوی در فضای مجازی.....	۲۲
مریم رجوی؛ رییس جمهوری انتصابی و مادام العمر.....	۲۴
خواب و خیال و آرزوهای رهبر یک فرقه.....	۲۶
عملیات مرصاد در مقابل کدام عملیات انجام شد؟.....	۳۱
عملیات فروغ جاویدان یک حماقت محض.....	۳۴
بی مادر شدن فرزندان در فروغ جاویدان.....	۳۶
از افزوده شدن به عکس های آلبوم رجوی جلوگیری کنیم!.....	۳۸
سالروز شهادت رجایی و باهنر.....	۴۰
کانون های شورشی.....	۴۳
دگردیسی "سازمان" به "فرقه" تا معبد گمراهی.....	۴۹

نامه مدیرعامل انجمن نجات به وزیر کشور آلبانی

ابراهیم خدابنده مدیرعامل انجمن نجات نامه ای در خصوص وقایع اخیر در آلبانی مربوط به حضور سازمان مجاهدین خلق در این کشور برای وزیر کشور آلبانی نوشت که رونوشت آن برای دیگر مقامات آلبانی و مجامع بین المللی و رسانه ها ارسال گردید. متن نامه ی مورخ ۲۴ مرداد ۱۴۰۱ به شرح زیر است:



ابراهیم خدابنده و بلداری چوچی - وزیر امور داخله آلبانی

آقای بلداری چوچی

وزیر کشور دولت جمهوری آلبانی

با سلام

من تاکنون نامه های زیادی از جانب خانواده های چشم انتظار اعضای سازمان مجاهدین خلق که در اردوگاه بسته و دور افتاده این سازمان در کشور آلبانی گرفتار هستند برای شما نوشته ام که همگی آنان بی پاسخ مانده اند، اگر چه اطلاع دارم که مفاد آن به نظر شما رسیده است.

جهت اطلاع شما، اخیراً مسعود رجوی رهبر فرقه ای مجاهدین خلق در پیامی که در اردوگاه این فرقه در دورس برای اعضا قرائت گردید اعلام نموده است که "ورود خانواده به آلبانی مرز سرخ ماست و این اتفاق هرگز نباید بیفتد."



سؤالی که برای خانواده ها پیش می آید اینست که آیا مسعود رجوی می تواند به جای دولت آلبانی تصمیم بگیرد و حکم بدهد که چه کسی وارد کشور آلبانی شود و چه کسی وارد نشود؟

همچنین اطلاع داریم که مجاهدین خلق در منطقه خود گشت های ۲۴ ساعته برقرار کرده اند و شدیداً مراقب هستند که کسی از اردوگاه فرار نکند و به اعضا اعلام نموده اند که اگر کسی فرار کند پلیس آلبانی وی را دستگیر کرده و به اردوگاه باز می گرداند. گویی که این افراد در اردوگاه زندانی هستند و دوران محکومیت خود را می گذرانند. آیا دولت آلبانی بر نحوه برخورد این گروه با اعضایش اشراف دارد؟

در یک مورد مدتی قبل آقای امیر پرویزی از ساکنان اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی به قصد جداشتن از این فرقه فرار کرد اما متأسفانه توسط پلیس آلبانی دستگیر شد و به التماس های او مبنی بر این که نمی خواهد به اردوگاه تحت سلطه مریم رجوی بازگردد توجهی نشد و تحویل سران فرقه رجوی گردید که بلافاصله تحت شدیدترین فشارهای جسمی و روحی قرار گرفت. آیا از جزئیات این عمل مغایر با موازین حقوق بشری اطلاع دارید؟

همچنین اطلاع کسب شده است که سازمان مجاهدین خلق در مقر خود در حال احداث ساختمان های بتونی نظامی بزرگی است. آیا دولت و پلیس آلبانی از اقداماتی که این فرقه در خاک کشور انجام می دهد اطلاع دارند؟ یاد آوری می شود که دولت های عراق یکی پس از دیگری بعد از سقوط صدام حسین که میزبان این گروه بودند آن را یک تهدید امنیت ملی ارزیابی می کردند.

حتماً در جریان هستید که در حکم بازرسی قاضی از محل انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) که جانشینان سازمان مجاهدین خلق هستند اشاره شده بود که حدود ۳۰۰ عضو این سازمان به شکل غیرقانونی از آلبانی خارج شده و به کشورهای اتحادیه اروپا رفته اند. آیا این موضوع موجب نگرانی اتحادیه اروپا که آلبانی مایل به ورود در آنست نمی گردد؟

آخرین واقعه دردناکی که مایلیم به اطلاع شما برسانم خودزنی آقای علی اکبر عظیمی است که رگ دست خود را برید چرا که سران فرقه به او اجازه خروج از اردوگاه را نمی دادند و او را تحت شدیدترین فشارهای جسمی و روحی قرار دادند. در این رابطه آقای جرجی تاناسی از جانب آسیلا پلیس را در جریان گذاشت و پلیس به اردوگاه برای دیدار با این فرد مراجعه کرد اما آنان گفتند که او به بیماری ویروس کویید مبتلا شده و در قرنطینه است و امکان دیدار با او نیست و ظاهراً پلیس هم این بهانه را پذیرفته است.

خبرهایی که از داخل اردوگاه می رسد وضعیت فوق العاده نابسامان و خطیری را نشان می دهد که لازم است دولت آلبانی صرفاً برای جلوگیری از بروز یک فاجعه انسانی وارد شده و کنترل اوضاع را به دست بگیرد. این نامه اعلام خطری است که لازم است جدی گرفته شود. خانواده های چشم انتظار نسبت به امنیت و سلامت عزیزان خود به شدت نگران هستند و لازم می دانند که دولت آلبانی اقدامات ضروری را به انجام برساند.

ابراهیم خدابنده

مدیر عامل انجمن نجات



سازمان مجاهدین خلق یک گام عقب تر از آسیلا

شکست خفت بار توطئه فرقه رجوی در برابر ایرانیان مقیم آلبانی

تیرانا - نیروهای پلیس آلبانی صبح پنج شنبه ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۲ به دفتر انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) و آپارتمان های محل اقامت اعضای آن مراجعه کرده و با ارائه حکم دادستانی برای بازرسی، شروع به تجسس نمودند.

در حکم شش صفحه ای بازرسی با امضای دادستان تیرانا که تمامی آدرس های مورد تجسس در آن قید شده بود، اتهاماتی کاملاً واهی و بی اساس مطرح شده که مشخص بود منشأ آن ها از کجاست.

سپس تعدادی از اعضای آسیلا را انتخاب کرده و جهت ارائه پاره ای توضیحات در خصوص فعالیت های انجمن به اداره پلیس بردند که با حضور فوری وکلای آسیلا در مقر پلیس همگی به تدریج بعد از پاسخ به سؤالات آزاد شدند.

از منابع پلیس کسب خبر شد که فرقه رجوی در آستانه گردهمایی خود در تیرانا به پلیس ضد تروریسم مراجعه کرده و آنان را با ارائه اسناد جعلی متقاعد نموده که آسیلا و اعضای آن قصد اخلاف در این برنامه و اقدامات تروریستی علیه آن ها را دارند و پلیس ضد تروریسم هم بر دادستان تیرانا فشار گذاشته بود تا حکم تجسس را امضا نماید.

ناگفته نماند که دادستان حاضر به صدور حکم بازداشت کسی نشد و لذا پلیس تنها از اختیار خود برای احضار افراد به مقر پلیس جهت ارائه پاره ای توضیحات استفاده کرد و بدون این که نهایتاً اتهامی متوجه کسی شود همگی همان روز آزاد شدند.

کسب اطلاع شد که مقامات پلیس و دادستانی از این گونه مزاحمت های فرقه رجوی به ستوه آمده و عصبانی هستند. همچنین از وحشت سازمان نسبت به چند جدانشده خود که به شغل و زندگی عادی شان مشغول هستند، تعجب می کنند. آنان می گویند که هر بار از بالاترین مقامات فشار می گذارند که توطئه تروریستی در کار است اما هر بار دستان خالی تر از قبل است.

مسئولین آلبانیایی آسیلا می گویند چنین شرایطی را پیش بینی می کرده اند. واضح است که فرقه رجوی از سایه ی خودش هم وحشت دارد و اخیراً نیز افشاگری های جدادگان خصوصاً آخرین موارد یعنی آقایان محمود دهقان و مصطفی بهشتی مطرح بود که ظاهراً ضربات مهلکی بر پیکر فرتوت فرقه رجوی زده و فضای مسأله داری داخلی را تشدید نموده است.

آنچه در آلبانی و تیرانا مشخص است این است که ابتکار عمل در دست آسیلا می باشد و فرقه رجوی همیشه یک گام عقب تر به واکنش های مذبحخانه با استفاده از عناصر فاسد دست می زند و همیشه هم بازنده میدان بوده و خواهد بود.

مسئولین آلبانیایی انجمن بلافاصله در اداره پلیس حاضر شدند و کار را دنبال کردند. دکتر اولسی یازچی استاد دانشگاه و فعال مدنی همچنین ارتباطاتی با دوستان خود گرفت و روند آزادی ایرانیانی که سابقاً عضو سازمان مجاهدین خلق بوده و از این فرقه نجات یافته اند را تسریع نمود.



دکتر اولسی یازچی استاد دانشگاه و فعال مدنی

دکتر یازچی در صفحه توئیتر خود روز جمعه ۱۵ ژوئیه نوشت:

"یورش روز گذشته پلیس به خانه های جاشدگان ایرانی، یک شکست بزرگ برای مریم رجوی و فرماندهان تروریست اش بود. ایرانیان همچنان به جدا شدن از سازمان مجاهدین خلق ادامه داده و جامعه نجات یافتگان در تیرانا رو به رشد است. مریم رجوی نمی تواند کسانی که تروریسم رجوی را رد کرده اند را زندانی نماید."

او همچنین نوشته است: "برخی از یک طرف می خواهند از مریم رجوی و دار و دسته اش با متهم کردن ایرانیان استمالت نمایند اما از طرف دیگر هیچ دلیلی برای اتهام در این خصوص وجود ندارد."

او ضمن درج حکم تجسس دادستان و همچنین گزارش پلیس آلبانی اشاره کرده است که: "حس حیرانی و دوستانش به کابوس مریم رجوی پیر تروریست در آلبانی تبدیل شده اند."

بر اساس گزارش سه صفحه ای پلیس نهایتاً: "هیچ مورد غیرقانونی در اماکن و خودروها و وسایل مورد بازرسی یافت نشد."



تعليق گردهمایی مجاهدین خلق

... پس از آن که دفتر آسیلا مورد بازرسی قرار گرفت، دولت آلبانی ایران را متهم به حمله سایبری نمود اما یک واقعیت این است که خود دولت برای پیشگیری، تمامی سایت‌هایش را بست و بلافاصله و بی معطلی نوک حمله خود را به سوی حکومت ایران گرفت. سپس سفارت آمریکا در تیرانا از شهروندان خود خواست تا به دلیل آنچه تهدیدات امنیتی می‌خواند در همایش مجاهدین خلق شرکت نکنند. متعاقب آن، مجاهدین خلق نیز روز بعد اعلام کردند که به درخواست دولت آلبانی این برنامه را کنسل کرده‌اند. هنگامی که از سخنگوی مجاهدین خلق پرسیده شد که چه تهدید امنیتی وجود داشت و چه شواهدی به دست آمد گفت هیچ اطلاعی ندارد. نشریه اسرائیلی حتی تهدید پهبادی را هم اضافه کرد.

چند واقعیت انکار ناپذیر:

- اگر این همایش سالانه مجاهدین خلق برگزار می‌شد، همچون همیشه حتی یک صدم انعکاسات فعلی را در رسانه‌ها نداشت و فرقه رجوی به این صورت در صدر اخبار قرار نمی‌گرفت. واضح است که فرقه رجوی در دعوت از میهمان سرشناس دچار مشکل است و با توجه به وقفه چند ساله به دلیل همه‌گیری



کرونا که برنامه ها آنلاین انجام می شد انتظار می رفت که در سال جاری در همایشی حضوری کار بزرگی صورت گیرد اما برنامه های تدارک دیده شده حتی در حد سال های قبل هم نبود.

در شرایط فعلی به نظر می رسد که مجاهدین خلق بدون آن که مبالغ هنگفتی برای به راه انداختن شو سالانه تبلیغاتی خود هزینه کند، نفع برده است. اکنون در رسانه های جیره خور این فرقه، مجاهدین خلق مظلوم و جمهوری اسلامی ظالم معرفی شده اند بدون این که حتی یک خط مدرک و گواه برای رد یا قبول این ادعاها ارائه شده باشد. صرفاً با فضا سازی رسانه ای مجاهدین خلق از گوشه ای پرت در صحنه سیاست برای ساعاتی به صدر اخبار آمدند.

- در این میان ورود سفارت آمریکا به قضیه در آخرین مرحله جای بررسی و تعمق دارد. ظاهراً سفارت آمریکا در آلبانی مقدم بر دولت این کشور است. گواه این مسئله را در حضور بیش از دو هزار نفر تروریست سابق زیر عنوان مجاهدین خلق در کنار شهروندان آلبانیایی در کمپ اشرف سه در دورس می توان مشاهده کرد.

- اوضاع آشفته داخلی فرقه رجوی را هم باید در نظر گرفت. بسیاری از اعضای گروگان گرفته شده در فرقه رجوی، احتمالاً تصمیم داشتند از فرصت شلوغی همایش استفاده کرده و خود را آزاد کرده و به آسیلا برسانند. سران فرقه رجوی از مدت ها قبل تلاش داشت تا آسیلا را منهدم شده اعلام کند و آب پاکی را روی دست کسانی که قصد خروج داشتند بریزد اما موفق نشد. اعضای آسیلا ساعتی پس از بازپرسی از اداره پلیس آلبانی بیرون آمدند، روز بعد در انجمن آسیلا گرد هم آمدند، بیانیه ای علیه اقدامات کارشکنانه مجاهدین خلق منتشر کردند و نهایتاً درست در روزی که قرار بود همایش کذابی مجاهدین برگزار شود، کتاب خاطرات اسارت رحمان محمدیان در فرقه رجوی رونمایی شد و در اختیار شهروندان آلبانیایی قرار گرفت. این در حالی است که انجمن آسیلا از کم ترین پوشش خبری بی طرفانه در رسانه های آلبانی برخوردار است.

- مصرف داخلی خبر لغو همایش سالانه مجاهدین خلق برای سران تشکیلات پرسودتر از برگزاری همایش پرطمطراق هر ساله بود که نیاز به صرف هزینه بسیار برای لشکرکشی انواع و اقسام افراد ناآگاه از دانشجوی و مهاجر و پناهنده آفریقایی گرفته تا مقامات سابق کشورهای غربی، داشت. اگر چه اعضای آسیلا ساعتی پس از بازپرسی به زندگی عادی خود بازگشتند و بلافاصله با انتشار بیانیه ای اراده راسخ خود را برای ادامه فعالیت هایشان در حمایت از افراد جدا شده اعلام کردند، اما "جشن برجیده شدن بساط آسیلا" و خبر "تهدید امنیتی برای مجاهدین خلق از جانب اعضای آسیلا به عنوان



هسته های تروریستی حکومت ایران علیه اپوزیسیون" در کمپ اشرف ۳ به اعضای اسیر بی خبر از رسانه های آزاد این پیام را می رساند که بیرون رفتن از حصارهای فرقه عواقب بسیار بدی دارد.

- پس از ممنوعیت برگزاری همایش سالانه مجاهدین خلق و ممنوعیت حضور مریم رجوی در خاک فرانسه، آلبانی تنها مکانی بود که می توانست مناسب برگزاری نمایش پرطمطراق هر ساله باشد اما پس از دو سال برگزاری آنلاین این گردهمایی، چالش روبروی مجاهدین خلق برای برگزاری همایش حضوری امسال به آسانی قابل حل نبود چرا که به نظر نمی رسد که هیچ دانشجوی لهستانی یا پناهنده آفریقایی مشتاق باشد در ازای پرداخت پول، برای تور یک روزه با اتوبوس به تیرانا سفر کند. هر چه باشد، پاریس پایتخت رؤیایی فرانسه برای دانشجویان فقیر و پناهندگان عرب و آفریقایی جذابیت هایی داشت که به چند ساعت چرت زدن در گردهمایی ویلپنت می ارزید.

- برگزاری همایش و صرف هزینه های بسیار برای اجاره کردن تماشاچی و سخنران و تکرار وعده های سرنگونی برای هزارمین بار، دردی از تشکیلات مریم رجوی دوا نمی کند. درد مجاهدین، درد جدا شدن افراد از تشکیلات است. دردی که از جانب اعضای انجمن آسیلا موجودیت کیش شخصیتی رجوی را تهدید می کند. امروز برای سران مجاهدین خلق، سرنگونی حکومت ایران به توقف فعالیت انجمن آسیلا تقلیل یافته است و این نشان می دهد که اعضای انجمن آسیلا در انجام رسالت خود موفق بوده اند.

آقای حامد صرافپور می گوید:

"پیام یکم مرداد مریم رجوی برای گردهمایی برلین، یأس و نومیدی سازمان مجاهدین خلق در برابر شکست های پی در پی سیاسی - امنیتی و حقوقی را به رسواترین شکل به نمایش گذاشت. در این سخنرانی چند دقیقه ای، مریم مثل همیشه تلاش کرد شکست های خود را پیروزی قلمداد کند و به حامیان وارفته خود امید و آرامش ببخشد. طبق معمول، بیشترین چیزی که در این تجمع به چشم می خورد برچم و پلاکارد بود تا به مراسم ابهت پوشالی ببخشد.

قرار بود یکم مرداد، بزرگترین و گسترده ترین گردهمایی سراسری سازمان مجاهدین خلق به نمایش درآید اما درست در آخرین لحظات، دولت آلبانی به دلایلی که مجاهدین خلق آن را امنیتی خواندند، مجوز برگزاری صادر نکرد و «کوه مریم رجوی موش زاید». هر چند استدلال مطرح شده نمی تواند واقعی باشد و برخی آن را نمایش دیگری از سوی خود مجاهدین برای پوشاندن شکست های خود می دانند، اما هر علتی هم داشته باشد، یک شکست بزرگ برای مریم است که ماه ها برای برگزاری آن تلاش کرده بود.

... بدین ترتیب، مشخص نبود مریم رجوی با چه دستاوردی می خواهد برای صدها لابی غربی و عربی سخنرانی کند و از پیروزی سخن بگوید؟! بعید نیست با طرح یک نقشه امنیتی درصدد برآمده تا به صورت آبرومندانه مراسم را کنسل یا حداقل تا زمان مناسب به تعویق اندازد تا بلکه حادثی رخ دهد که دست او را پر کند، یا شاید هم اصل قضیه (شکست های سیاسی / حقوقی) را با مسائل امنیتی به حاشیه

ببرد. به هر حال، هر چه باشد در طی دو هفته چندین شکست نصیب کسانی شد که مدام می گفتند «هر جا عدالت باشد، ما پیروز خواهیم شد» (آیا در اینجا هم عدالت وجود نداشت که شما شکست خوردید؟)

برجسته ترین بخش از پیام مریم رجوی برای اجتماع برلین، تعریف و تمجید مشمئز کننده از خودش بود که در واقع درماندگی شدید او را به نمایش می گذاشت. جالب این که بخش زیادی از حاضرین، نیروهای اجاره ای (دانشجویان، پناهجویان اروپای شرقی و...) بودند که طبق معمول برای به دست آوردن مقداری پول یا به طمع یک گردش خوب و غذای رایگان در برلین به آنجا منتقل شده بودند...."



آقای ایرج صالحی می گوید:

"... در تمام سالیان گذشته رجوی ها برای سخت گیری بر اعضای فرقه و وارد آوردن فشار بیشتر بر آنان از حربه «توطئه و تهدید» سوءاستفاده نمودند.

... هرگاه تهدید واقعی وجود داشت، رجوی ها یا خبری از آن نداشتند و اعضا را مطلع نمی کردند یا نسبت به آن بی توجه بوده و اعضای فرقه قربانی می شدند. برای مثال در اکثر مواردی که نیروهای فرقه مورد حمله قرار گرفته و کشته می دادند یا قرارگاه های فرقه مورد حمله موشکی قرار می گرفت، هیچ آماده باشی تا قبل از حمله داده نشده بود. یعنی در تهدیدات واقعی دستگاه اطلاعاتی رجوی ها اصلاً کارایی نداشت و ضربات بر اعضای سازمان وارد می شد.

بنابراین و به تجربه می توان گفت، هدف رجوی ها از لغو برنامه سالانه اساساً ربطی به تهدیدات امنیتی ندارد. بلکه به هراس رجوی ها از جدانشدگان به خصوص آن ها که در انجمن آسیلا فعالیت می کنند و بحران های شدید تشکیلاتی و مسأله داری اعضا و افزایش اعضای ناراضی و خواهان جدایی در درون تشکیلات و امکان فرار آن ها در شرایط شلوغی که در اثر برنامه سالانه ایجاد می شد، ربط داشته است... جریان بی وقفه جدایی و فرار از این فرقه ادامه خواهد داشت همانگونه که فرار و جدایی آقایان محمود دهقان و مصطفی بهشتی این حقیقت را بشارت می دهد."

جدا شده ها؛ خاری در چشم سران فرقه رجوی



در پی سفر بتول سلطانی و افشین کلانتری به آلبانی با مدارک معتبر قانونی جهت شرکت در مراسم ازدواج آقای غلامرضا شکری، متأسفانه در بدو ورود به فرودگاه مادر ترزا، به صورت غیرقانونی توسط پلیس متوقف شدند. مریم رجوی که نتوانست وحشت خود از حضور این افراد در تیرانا را پنهان کند عوامل خود را به فرودگاه تیرانا گسیل داد تا به هر نحو ممکن از ورود آن ها جلوگیری کنند. از جمله این افراد فاطمه خردمند، ذکیه حجتی، صدیقه ابراهیم زاده و نسرين نوذری بودند که حتی سلطانی را تهدید به قتل کردند.

در طول اقامت بتول سلطانی و افشین کلانتری در فرودگاه تیرانا از جمعه ۷ مرداد تا غروب یکشنبه ۹ مرداد، اقدام پلیس آلبانی با دسیسه چینی مشمئز کننده و هیستریک گماشته های رجوی، خشم و اعتراض جامعه بشری و طرفداران حقوق انسانی به خصوص افراد جدا شده و خانواده های اعضای گرفتار در فرقه مجاهدین خلق را برانگیخت. تا آنجا که مراتب اعتراض خود را هم در فضای مجازی اعلام کردند و هم به نهادها و دولت های مرتبط متذکر شدند. جدا شده ها و خانواده های گیلک عضو انجمن نجات هم از این قاعده مستثنی نبودند و به سیاق ثابت همراه و پشتیبان دوستانشان بودند.

بتول سلطانی و همراهش به صلاحدید کشور متبوع شان، برگشتند چرا که سفارت آلمان هم خطر اقدامات تروریستی علیه آن ها را از جانب عوامل مجاهدین خلق تایید کرد. با این حال فرقه رجوی که ید طولایی در وارونه نمایی حقایق دارد این افراد را تروریست خطاب کرد.

سرکرده فرقه رجوی باید به این سؤال پاسخ دهد که این افراد زمانی که حاضر بودند جانشان را برای فرقه بدهند گوهراں بی بدیل نام می گرفتند و وقتی پا به بیرون مناسبات می گذارند یک شبه مزدور و خائن می شوند؟ مگر در درون مناسبات فرقه چه چیزی وجود دارد که افراد تصمیم می گیرند دیگر در آن باقی نمانند و نام مزدور یا خائن را به جان بخرند؟

فرقه رجوی برای قبول شکست فرار به جلو کرده و وقتی جدا شدگان به کشور متبوع شان بازگردانده شدند به اسم شورای بی خاصیت فرقه اطلاعیه دادند و اعلام پیروزی کردند و وارد شدن چند جدا شده به آلبانی را تهدید تروریستی عنوان نمودند.

طی مدت زمانی که این دو نفر تحت فشار روانی و جسمی در فرودگاه تیرانا حاضر بودند، خانواده های اعضای در بند فرقه رجوی با انتشار پیام هایی همبستگی و حمایت خود از آن ها را اعلام کردند. همچنین، اعضای انجمن آسیلا با حضور و تحصن در فرودگاه تیرانا به شیوه برخورد پلیس آلبانی در راستای اهداف تشکیلات مجاهدین خلق اعتراض کردند.

خانم بتول سلطانی در مصاحبه با خبرگزاری آلبانی گفت:

اگر اهل عمل هستید از حقوق انسانی ۲۰۰۰ مرد و زن اسیر ایرانی در آلبانی برای رسیدن به آزادی حمایت کنید.



اعضای آسیلا متحصن در فرودگاه آلبانی

جنگ رجوی ها با جادشدگان که آخرین نمونه آن تلاش برای ممانعت از حضور خانم بتول سلطانی و آقای افشین کلانتری در آلبانی بود، بیانگر حقایق گفته شده در سطور بالاست. رجوی ها هر چند امروز با کمک سفارت آمریکا و پلیس آلبانی توانستند مانع از ورود این دو تن بشوند اما باید به یاد داشته باشند که روزی در عراق هم از پشتیبانی صدام و روزگاری هم از پشتیبانی نیروهای آمریکایی در عراق برخوردار بودند ولی سرانجام مستقیماً رودروی خانواده ها و جادشدگان قرار گرفتند و نتیجه آن شد که بسیاری از اعضا جادشدند و در نهایت هم فرقه رجوی از عراق اخراج شد و جان اعضای که گوشت دم توپ رجوی ها شده بودند نجات یافت.

تبلیغات فرقه رجوی و دادن اطلاعات پشت اطلاعات و اعلام پیروزی در ممانعت از ورود چند جادشده، حکم موفقیت "دون کیشوت" در شکست دادن آسیاب بادی به جای شوالیه ها را دارد و بیش از آن که علامت پیروزی آنان باشد، نشان از ذهن پریشان و اوضاع به هم ریخته درون تشکیلات رجوی هاست.

حقیقت این است که توطئه رجوی ها علیه انجمن آسیلا راه به جایی نبرد و خانواده ها بیش از پیش خود را به این انجمن نزدیک می بینند و این واقعیت را عیان نمود که انجمن آسیلا و جادشدگان در آلبانی تا چه حد وزنه ای سنگین و قابل اتکا برای خانواده ها و جادشدگان می باشند.

ایرج صالحی

فرزندان اعضای جادشده؛ خاری در چشم سران فرقه رجوی



هلما عزیزاده فرزند آقای بخشعلی عزیزاده

حمله عناصر مغزشویی شده فرقه رجوی به آکسیون مسالمت آمیز آسیلا

روز چهارشنبه ۲۶ مرداد ۱۴۰۱، اعضای انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) که عمدتاً اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق هستند اقدام به برپایی یک غرفه نمایشگاهی در هتل آروی در منطقه دورس در چهارچوب یک نمایشگاه کتاب گسترده نمودند تا در مقابل سم پاشی های کذب فرقه رجوی تصویر واقعی ایران و جاذبه های آن را به مردم آلبانی بشناسانند و ماهیت این فرقه را بر اساس تجارب خودشان برملا نمایند.

این اقدام مسالمت آمیز که با هماهنگی ها و اجازه های کتبی از قبل صورت گرفته بود مورد هجوم عناصر مغزشویی شده فرقه رجوی قرار گرفت و جالب اینجاست که همانطور که در فیلم ها هم مشاهده می شود این عناصر خشونت طلب در حالی به افراد غرفه نمایشگاهی حمله می کردند و بساط آن ها را برهم می زدند و کتاب های آنان را پاره می کردند و با الفاظ رکیک دشنام می دادند و حتی برخورد فیزیکی می کردند که قربانیان خود را تروییست می خواندند.

متأسفانه حراست هتل که می بایست طرف حق را می گرفت از برگزار کنندگان درخواست کرد با برای جلوگیری از درگیری و مشکلات بیشتر نمایشگاه خود را از محل هتل به پارک مجاور منتقل نمایند. اعضای آسیلا که برخلاف گذشته خود در چهارچوب سازمان مجاهدین خلق راه های مسالمت آمیز را برای بیان خواسته های خود انتخاب کرده اند به این خواست گردن نهادند.



حمله و هجوم عناصر مغزشویی شده فرقه رجوی به غرفه کتاب و نمایشگاه آسیلا در آلبانی

اما اوباش آموزش دیده در مکتب تروریستی رجوی که معتقد هستند "تا جایی که می توان از خشونت استفاده کرد نباید از منطق استفاده نمود" در پارک مجاور هم اعضای آسیلا را به حال خود گذاشتند و به نمایشگاه آنان حتی در حضور پلیس حمله ور شدند و کتاب ها را پاره کردند و به اخطارهای پلیس توجهی نکردند تا نهایتاً پلیس مجبور شد ۱۱ تن از آنان را دستگیر نماید.

فیلم های منتشره در رسانه های آلبانی به خوبی گستاخی و دریدگی عناصر فرقه رجوی و ماهیت تغییرناپذیر تروریستی آنان را نشان می دهد که ظاهراً پشتشان به سفارت آمریکا گرم است و انتظار دارند در قبال وطن فروشی و خیانت های ملی که انجام می دهند دست باز برای هر کاری داشته باشند.

دکتر جرجی تاناسی، خبرنگار تحقیقی و دبیر آسیلا در مصاحبه ای با یورونیوز آلبانی به خوبی ماهیت این فرقه تروریستی خشونت طلب را بر ملا کرد. متن گفته های او به این شرح است:



جرجی تاناسی هنگام مصاحبه با شبکه تلویزیونی یورونیوز آلبانی

مجری شبکه تلویزیونی یورونیوز آلبانی می پرسد:

اقای تاناسی، چه کتاب هایی در نمایشگاه شما بود که باعث شد این حادثه اتفاق بیفتد؟

دکتر جرجی تاناسی پاسخ می دهد:

در این نمایشگاه کتاب فقط ۵ کتاب عرضه شده بود. آن ها را روی زمین انداختند و لگدمال کردند. ما این صحنه ها را فیلم برداری کردیم که در اصل ماجرا تردیدی نیست. یکی از کتاب ها سی جزء کامل قرآن بود. من مسیحی هستم. برای من کتاب مقدس به هر حال مقدس است. اما از آنجایی که در کشوری



زندگی می‌کنم که اکثریت جمعیت آن مسلمان هستند، به کتاب قرآن هم احترام می‌گذارم. آن‌ها کتاب قرآن را هم لگدمال کردند. انگار نسبت به قرآن نفرت مذهبی داشتند. کتاب دوم "کربلا" نوشته نعیم فراشری (شاعر و نویسنده ملی‌آلبانی) بود. ادی راما نخست وزیر آلبانی مدعی است که حکومت رنسانس حاکم است و نعیم فراشری طرفدار رنسانس بود. شاعر ملی ما در سال ۱۹۰۱ درگذشت. نعیم کتاب "کربلا" را نوشت. این چه ارتباطی با حکومتی که امروز در ایران حاکم است دارد؟ انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۱ در ایران چه ربطی به این موضوع دارد؟ کتاب سوم اشعار معروف عمر خیام است که در سال ۹۲۷ میلادی توسط نولی ترجمه شده و تاکنون بیش از ۱۰۰ بار تجدید چاپ شده است. شاعر عمر خیام ۱۲۰۰ سال پیش فوت کرده است. او شاعر و ریاضی دان بسیار معروف ایرانی بود. عمر خیام چه ارتباطی با مسائل امروز دارد که این همه نفرت را برانگیخته است؟ هیچ ارتباطی ندارد. اشعار عمر خیام عاشقانه است. کتاب چهارم گلچینی از شاعران ایرانی از ۱۲۰۰ سال پیش تا امروز بود که دو یا سه نفر آن‌ها امروزه زنده هستند. این اشعار نه راجع به دین بود و نه انقلاب اسلامی و نه چنین چیزهایی. در اشعار آن‌ها فقط طبیعت و عشق و غنا وجود داشت. شما را به پلیس رجوع می‌دهم که هیچ مدرکی دال بر اقدامات غیرقانونی در بازرسی از محل آسیلا پیدا نکردند. هیچ چیز مذهبی یا چیزی که باعث نفرت شود پیدا نکردند که عوامل مانزا (مجاهدین خلق) ادعا می‌کنند. کتاب پنجم خاطرات رحمان محمدیان است. این کتاب‌ها به صورت مجانی به علاقمندان داده می‌شد تا نگویند سود می‌برند اما مالیات نمی‌دهند و فرار مالیاتی می‌کنند. به من بگویید آیا این کتاب‌ها تروریسم اسلامی بودند، تحریک مذهبی بودند، یا خطری ایجاد می‌کردند؟

مجری برنامه تلویزیونی در ادامه سؤال می‌کند:

بعد چه اتفاقی افتاد؟ آیا باید پلیس مداخله می‌کرد تا آن‌ها را از محلی که شما بودید خارج نماید؟ یا آن‌ها سعی کردند از محل شما خارج نشوند.

دکتر تاناسی ادامه می‌دهد:

در اینجا من باید از یک خانم پلیس تشکر کنم که وقتی آن‌ها هل می‌دادند و ضربه می‌زدند بسیار شجاع بود. پلیس به آن‌ها گفت که از آن‌ها فیلم گرفته شده است. او خیلی دختر شجاعی بود و من به او احترام می‌گذارم. نمی‌دانم چه کسی بود ولی در فیلم‌ها هست. ۲۰ پلیس آمدند. اما یک چیز جدی‌تر وجود دارد. آن‌ها به پرچم ملی ما (آلبانی) حمله کردند. اگر پرچم "آسیلا" را انداختند مشکل نبود ولی بی‌احترامی به پرچم مان همه را عصبانی کرد.

سؤال مجری: پرچم ملی نزدیک غرفه شما یا جای دیگری بود؟ کجا بود؟

دکتر تاناسی: پرچم ما در غرفه ما بود. دو خانم آلبانیایی هم آنجا بودند. چون انجمن آلبانیایی است. پرچم آلبانی با شما چه کرده بود؟

سؤال مجری: سعی کردند با پرچم چه کنند؟

دکتر تاناسی: آن‌ها سعی کردند آن را مانند پرچم آسیلا در سمت چپ پرچم پاره کنند. اما آقای داشامیر مرسولی، رئیس "آسیلا" وارد عمل شد و آن‌ها را به عقب راند و آن‌ها نتوانستند به پرچم ملی ما آسیب برسانند. من از آقای داشامیر مرسولی بسیار سپاسگزارم که نگذاشت پرچم ملی را پاره کنند.



هشدار مدیر عامل انجمن نجات ایران

نسبت به توطئه ترور جانشینان و منتقدان توسط عوامل سازمان مجاهدین خلق در آلبانی

در پی وقایع اخیر در آلبانی و خصوصاً نشر اکاذیب در برخی از رسانه های این کشور علیه انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا)، مدیر عامل انجمن نجات ایران از جانب خانواده های نگران نامه ای به سفیر آمریکا در تیرانا نوشت و نسبت به توطئه های تروریستی سازمان مجاهدین خلق در آلبانی علیه اعضای سابق در این کشور هشدار داد.

متن نامه که جهت اطلاع برای مقامات آلبانیایی و اروپایی و رسانه ها نیز ارسال گردید به شرح زیر است:

سفیر محترم ایالات متحده در تیرانا

عالیجناب خانم یوری کیم

با سلام و تقدیم احترام

سفارت ایالات متحده آمریکا در آلبانی در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۲، یعنی قبل از گردهمایی سازمان مجاهدین خلق که قرار بود در مانز در دورس در ۲۳ تا ۲۴ ژوئیه برگزار شود، یک هشدار امنیتی صادر کرد. سفارت اعلام نمود که یک تهدید احتمالی وجود دارد که ممکن است این رویداد را هدف قرار دهد و از شهروندان آمریکایی خواست تا از شرکت در این گردهمایی اجتناب کنند.

البته سفارت آمریکا و هیچ یک از مقامات آمریکایی یا غیر آمریکایی هرگز ماهیت این تهدید بالقوه را روشن نکردند، اما سازمان مجاهدین خلق فوراً از این موضوع سوء استفاده کرد و انگشت اتهام را به سمت اعضای سابق این سازمان نشانه رفت. یعنی کسانی که دیگر نمی خواهند تروریست باشند و نمی خواهند زندگی فرقه ای داشته باشند و از این سازمان جدا شده و به زندگی عادی خود در تیرانا مشغول هستند، که این امر در دستگاه فرقه ای مجاهدین خلق بالاترین خطا و گناه محسوب می شود که مستوجب مرگ است.



طی دو ماه گذشته سازمان مجاهدین خلق پروپاگانداى وسیعی را علیه انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) و اعضای آلبانیایی آن به راه انداخته و مکرراً آن ها را متهم به تروریست بودن می کند. متأسفانه برخی رسانه های آلبانی دانسته یا ندانسته به این فضا دامن می زنند و عملاً این افراد را در معرض خطر جدی قرار می دهند.

در تاریخ ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۲، ساختار ضد فساد ویژه (اسپاک) در آلبانی بر اساس حکم قضایی، از محل کار و زندگی اعضای آسیلا بازرسی به عمل آورد و تعدادی از آنان را جهت ارائه پاره ای توضیحات به اداره پلیس برد که همان روز آزاد شدند. نهایتاً در گزارش پلیس که به آسیلا داده شد آمده است که هیچ مورد غیر قانونی در بازرسی از اماکن و خودروها و وسایل به دست نیامد. بعداً مشخص شد که این اقدام تحت تحریکات و اطلاعات نادرست از جانب مجاهدین خلق در آلبانی صورت گرفته است.

متأسفانه برخی رسانه های تحت نفوذ مجاهدین خلق در آلبانی تصویری ارائه دادند که گویا یک هسته تروریستی مرتبط با جمهوری اسلامی کشف شده که هدفش مجاهدین خلق بوده است و هرگز به گزارش پلیس مبنی بر عدم یافتن هیچ مورد غیر قانونی اشاره ای نشد.

همچنین از ورود تعدادی از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق که جهت شرکت در مراسم عروسی یک عضو سابق دیگر در آلبانی در روز جمعه ۲۹ ژوئیه ۲۰۲۲ عازم تیرانا بودند از جانب پلیس آلبانی به بهانه تهدیدات امنیتی از جانب مجاهدین خلق نسبت به جان آنان ممانعت به عمل آمد.

دو شهروند آلمانی خانم بتول سلطانی و آقای افشین کلانتری به مدت ۷۲ ساعت در فرودگاه تیرانا از بازگشت به کشور خود خودداری کرده و خواستار توضیح نسبت به این برخورد شدند. سفارت آلمان نیز مداخله نمود و پلیس آلبانی به فرستاده سفارت آلمان نیز توضیح داد که از آنجا که عناصر سازمان مجاهدین خلق در فرودگاه حاضر شده و این افراد را تهدید کرده اند بیم جانشان می رود و لذا به خاطر امنیت خودشان بهتر است که بازگردند که نهایتاً آنان خود داوطلبانه بازگشتند.



اما ماشین پروپاگاندای مجاهدین خلق با کمک برخی رسانه های ناآگاه یا فاسد در آلبانی تصویری ارائه داد که گویا دو تروریست در فرودگاه تیرانا که هدفشان مجاهدین خلق بوده است دستگیر و ۷۲ ساعت بازداشت و بازجویی و سپس اخراج شده اند که تماماً دروغ بود.

در سومین مورد، اعضای آسیلا در نمایشگاه کتاب دورس در هتل آروی شرکت کرده و ۵ جلد از انتشارات این انجمن به زبان آلبانیایی و همچنین پوسترهایی برای معرفی جاذبه های ایران را با مجوز رسمی ارائه دادند. قرآن کتاب مقدس مسلمانان که اکثریت جمعیت آلبانی را تشکیل می دهد، رباعیات عمر خیام شاعر پر آوازه ایران، کتاب "کربلا" نوشته نعیم فراشری شاعر و نویسنده شهیر آلبانی، مجموعه اشعار شاعران قدیم ایرانی، و خاطرات رحمان محمدیان عضو سابق سازمان مجاهدین خلق در این غرفه عرضه شد.

عوامل سازمان مجاهدین خلق همانطور که در فیلم های منتشر شده مشخص است به این غرفه کتاب و متصدیان آن با الفاظ رکیک حمله ور شدند و آن را برهم ریختند. مسئولین آسیلا برای اجتناب از درگیری غرفه خود را تحت حمایت پلیس به پارک مجاور منتقل نمودند که عناصر مجاهدین خلق در آنجا با شدت بیشتری حتی در مقابل چشمان پلیس همانطور که در فیلم ها مشهود است به غرفه کتاب حمله ور شده و کتاب ها از جمله قرآن و پوسترها را پاره کردند و حتی به پرچم آلبانی آسیب رسانده و توهین نمودند که در نتیجه ۱۱ تن از آنان دستگیر شدند.

اما باز برخی رسانه های معلوم الحال آلبانی که دیگر نمی توان به صداقت و ناآگاهی آنان اطمینان داشت تصویری ارائه دادند که گویا اعضای آسیلا که هیچ پشت و پناهی در آلبانی ندارند از جانب جمهوری اسلامی برنامه و طرح ترور اعضای مجاهدین خلق در مانر را داشتند.

بر همه روشن و آشکار شده است که سازمان مجاهدین خلق در آلبانی به اقدامات غیر قانونی مانند قاچاق اسلحه، مواد مخدر، و انسان و همچنین پولشویی و غیره مبادرت می ورزد اما متأسفانه گفته می شود که از آنجا که این سازمان حمایت سفارت آمریکا در تیرانا را با خود دارد به راحتی می تواند از محاکمه و اجرای عدالت بگریزد و



همچنان به اقدامات غیر قانونی خود ادامه دهد. مواردی همچون حتی قتل در اردوگاه بسته و دورافتاده این سازمان که دولت آلبانی هیچ کنترلی بر آن ندارد گزارش شده است که متأسفانه پلیس آلبانی بعد از مدتی تمامی موارد را مسکوت گذاشته و تحقیقات را متوقف کرده است.

اقدامات سازمان مجاهدین خلق علیه انجمن حمایت از ایرانیان مقیم آلبانی (آسیلا) با پاپوش حقوقی شروع شد و با ممانعت از ورود جداشدگان و نهایتاً تهاجم به غرفه کتاب آنان ادامه یافت که در هر مورد ماشین پروپاگاندای مجاهدین خلق توانست موضوع را وارونه جلوه دهد که قطعاً ادامه این روند تبلیغات به ترور اعضای آلبانیایی و غیر آلبانیایی آسیلا خواهد انجامید.

واقعیت اینست که سازمان مجاهدین خلق بر اساس گزارش کسانی که توانسته اند فرار کنند درگیر بحران‌های شدید داخلی است و هم اکنون صدها تن خواهان جدایی هستند و این افراد آسیلا را نقطه امیدی برای رهایی خود می‌دانند و دیدارهای مریم رجوی با امثال مایک پمپئو و مایک پنس هم نتوانسته است افراد مسأله دار را آرام و متقاعد کند و لذا این سازمان بر اساس ماهیت تروریستی اش راه چاره را حذف فیزیکی مسئولین آسیلا خواهد دید.

پر واضح است که پروپاگاندای دو ماه اخیر برای هموار کردن برنامه های ترور است تا اگر احیاناً سوء قصدی صورت گرفت، بر اساس ذهنیتی که این مدت ساخته شده است، گفته شود که مأموران تروریست جمهوری اسلامی در حین عملیات کشته شدند.

از جانب خانواده های به شدت نگران در ایران، از شما به عنوان فردی که صاحب نفوذ در آلبانی شناخته می‌شوید، درخواست دارم تا از تمامی ظرفیت های خود در این کشور استفاده کرده و اجازه ندهید تعدادی ایرانی بی پناه به همراه چند آلبانیایی نیکوکار که از آنان حمایت می‌کنند، بیش از این قربانی یک فرقه تروریستی شوند.

بی صبرانه منتظر پاسخ شما هستم ارادتمند ابراهیم خداپنده - مدیرعامل انجمن نجات ایران



فرقه رجوی در فضای مجازی

... در گزارش ژانویه ۲۰۱۹ روزنامه انگلیسی ایندپندنت آمده است که گروهک رجوی ۱۷۰۰ رایانه را خریداری نموده و یک ایستگاه مخابراتی قدرتمند را به منظور استفاده از اینترنت پرسرعت در کمپ خود راهاندازی کرده است.

منافقین این روزها فضای مجازی را به عنوان خط مقدم مبارزه با جمهوری اسلامی انتخاب کرده اند. حسن حیرانی عضو سابق این گروهک می گوید که حضور اعضای منافقین در فضای مجازی در کمپ این گروهک در تیرانا پایتخت آلبانی، یک برنامه سازماندهی شده از سوی سرکردگان این گروهک بوده است. ساخت ده ها حساب کاربری توئیتی توسط هر فرد و بهره گیری از آن ها برای عمل به دستورالعمل های صادره از سوی نفرات با رده بالاتر از جمله وظایف اعضای این گروهک در آلبانی است. همراهی با هر آنچه در فضای مجازی علیه جمهوری اسلامی منتشر می شود و باز نشر این مطالب و حمله به هر چیزی که به نفع ملت ایران است از جمله وظایف تعریف شده اعضای این گروهک است.

برنامه ریزان در این گروهک به خوبی می دانند که گروهک شان از کمترین اقبالی در میان مردم ایران برخوردار نیست. از همین روست که به اعضای خود متذکر شده اند که با نشان منافقین در فضای مجازی حضور نداشته باشند. عمده حساب های کاربری که توسط اعضای این گروهک ساخته می شود

با نام های فیک و هویت های مجهول است تا هدفی که مد نظر آن ها است خدشه دار نشود. آن ها به خوبی دریافته اند که چنانچه هویت آن ها برای مخاطب رو شود اقبال به آن ها به شدت کمرنگ می شود.

گرچه منافقین مدعی هستند که سال هاست سلاح را زمین گذاشته اند، اما واقعیت فعالیت این روزهای این گروهک در فضای مجازی چیز دیگری را اثبات می کند. این گروهک حتی از فضای مجازی نیز برای فعالیت های سخت تخریبی علیه ملت ایران استفاده می کند. طی چند سال گذشته و در پی برخی نا آرامی ها در کشور، منافقین با استفاده از بستر فضای مجازی برخی از افراد را فریب داده و با آموزش اقدامات تخریبی به ایشان، آن ها را به انجام این اقدامات تشویق می کردند.

دکتر مجید مربایان

کارشناس رسانه ای مطالعات تروریسم

متأسفانه مادر دلسوز حمید دوام نیاورد و عمرش به دیدار حمید وفا نکرد.

یادش گرامی و روحش شاد.



آقای حمیدمحمد آق اتابای در سال ۱۳۶۶ در عملیات فرقه مجاهدین در منطقه پیرانشهر به اسارت نیروهای مجاهدین درآمد و به اردوگاه مجاهدین خلق در عراق منتقل شد. از آن زمان به بعد ارتباط او با خانواده قطع شد. او در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۴۰۱ بعد از ۳۵ سال توانست از بندهای ذهنی و جسمی فرقه رها شود و به دنیای آزاد قدم بگذارد. حمیدمحمد با فراری موفقیت آمیز از اردوگاه اسارت فرقه رجوی در مانز آلبانی به دوستان خود در آسیلا پیوست.

مریم رجوی؛ رئیس جمهوری انتصابی و مادام العمر



ایران انتخاب و در ۳۰ مهر همان سال توسط مسعود رجوی اعلام بیرونی گردید. این تأخیر ۲۴ روزه در اعلام بیرونی ریاست جمهوری مریم برای این بود که در این فاصله او بتواند عراق را ترک کرده و به فرانسه برود، زیرا اگر قبل از ورود او به فرانسه، عنوان ریاست جمهوری اش اعلام می شد این احتمال وجود داشت که دولت فرانسه ویزای ورود به مریم ندهد، مسعود رجوی از مدت ها قبل این برنامه را تدارک دیده بود.

پروژه ریاست جمهوری مریم رجوی و اعزام او به پاریس به منظور جلب نظر غرب برای بیرون آوردن از بن بستی طراحی و اجرا گردید که فرقه رجوی بعد از آتش بس در جنگ ایران و عراق گرفتار آن شده بود. رجوی تصور می

مسعود رجوی در ۲۶ مهر ۱۳۶۸ مریم قجر عضدانلو (رجوی) را به عنوان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق معرفی کرد، و این در حالی بود که خود او تا آن زمان این عنوان را یدک می کشید. با این معرفی در حقیقت مسعود رجوی جایگاه ویژه ای برای خود قائل شد. پایه این اقدام در واقع در سال ۱۳۶۴ در پاریس با طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج او با مسعود رجوی گذاشته شده بود و با این طلاق و ازدواج، مجاهدین خلق از نظر اجتماعی شدیداً افت کرده و روند تبدیل شدن به یک فرقه مخرب کنترل ذهن را آغاز نمودند.

در ۶ شهریور سال ۱۳۷۲ در اجلاس شورای ملی مقاومت در عراق که مسعود رجوی مسئول آن بود، مریم رجوی به سمت رئیس جمهور آینده

انتصابی، مادام العمر، و تام الاختیار هستند می گنجد.

فرقه رجوی کوشیده است تا هر سال با بزرگداشت ۳۰ مهر و برگزاری جشن ها و راه اندازی مسابقات ورزشی و . . . نیروها را تا مدتی مشغول و روحیه آن ها را بالا ببرد و این رویداد را در نظر آنان مهم جلوه دهد. البته؛ مریم رجوی بهتر از هر کس دیگری می داند که ۲۹ سال ریاست جمهوری بی محتوا؛ در شرایطی که فرقه تروریستی رجوی در غیاب رهبرش در بن بست مطلق قرار دارد و در باتلاق آلبانی دست و پا می زند؛ جای هیچ گونه جشن و بزرگداشتی ندارد.

به هرحال داستان ریاست جمهوری مریم رجوی که البته انتصابی و مادام العمر است به خوبی ماهیت توتالیتیر فرقه رجوی را آشکار می سازد و کاملاً روشن است که چه نوع سیستم حکومتی برای آینده ایران در نظر داشته اند. خواست خدا بود که رجوی زودتر دست خود را رو کرد و نشان داد که به چیزی که اعتقاد ندارد آزادی و دموکراسی است.

کرد که ویتترین غربی پسندش خواهد توانست نظر آمریکا و اروپا را جلب کند و موجب حمایت آنان از وی شود. سه سال حضور مریم در اروپا صرفاً به چند مسافرت بی اهمیت و چند دیدار سطح پایین خلاصه شد و او دست از پا درازتر به عراق بازگشت و البته مورد مؤاخذه مسعود قرار گرفت.

سمت "رییس جمهور برگزیده مقاومت" برای مریم رجوی بی محتوا و تحمیلی بود، زیرا که او بدون رعایت انتخابات آزاد چند گزینه ای و صرفاً از جانب شوهرش دارای این عنوان گردید و حتی برخی اعضای شورای ملی مقاومت هم با این امر مخالف بودند. انتخاب مریم رجوی خارج از عرف و قوانین شناخته شده بین المللی و دموکراسی های تعریف شده در اکثر کشورهای جهان بود. مدت زمان مشخصی برای ریاست جمهوری وی تعیین نشده بود و منتخب مردم ایران نبود. یک فرقه حداکثر ۴۰۰۰ نفری که غالب آنان به زور و اجبار در اسارت فرقه به سر می برند صحبت از رییس جمهور منتخبی می کنند که حتی بخشی از جمعیت ۸۰ میلیون نفری ایران، یا لاقلاً ایرانیان خارج از کشور، در گزینش آن شرکت نداشته اند و حتی با تمام وجود از فرقه رجوی و رییس جمهور معرفی شده اش بیزار می باشند. عملکرد فرقه تروریستی مجاهدین خلق در این مورد، فقط در چهارچوب حکومت های دیکتاتوری و گروه های فرقه ای که همه رهبران آن ها خود





خواب و خیال و آرزوهای رهبر یک فرقه

آن است که

توسط همگان ستایش شود

آخرین دیکتاتوری که قبل از رجوی خود را معادل یک ملت قرار داد، هیتلر بود که هدیه ی او به ملتش و دنیا خرابی و مرگ میلیون ها نفر بود. هس Hess پیرو فداکار او بود که برای اولین بار گفت هیتلر یعنی آلمان و آلمان یعنی هیتلر. خود هیتلر هم معتقد بود و می گفت مخالفت با من مخالفت با آلمان است.

بعد از هیتلر این رجوی است که مدعی برابری خودش با یک ملت و یک کشور است. وی واقعاً با تمام وجود معتقد است که مخالفت با او خیانت به ایران، اسلام و خداست. وقتی افرادی مثل هیتلر و رجوی به قدرت برسند، به طور واقع و مطمئناً خود و رؤیاهای خود را با همه چیز، از بهشت خداوند گرفته تا مردم و تقدیر یک ملت، برابر قرار می دهند؛ همان گونه که هیتلر برای تحقق آرزوهای خود با جان و مال یک ملت و یک کشور قمار کرد.

ابراهامیان در کتاب مجاهدین ایرانی می گوید:

"این اوج کیش شخصیت است که تنها با افرادی چون ... هیتلر، موسلینی، در ۱۹۳۰ میلادی و مائو تسه تنگ در خلال انقلاب فرهنگی چین، و استالین در دوران جنگ جهانی دوم قابل مقایسه است."

رجوی ها چه مریم و چه مسعود به این قناعت نکرده و به دنبال نمونه ی مائو در دوران انقلاب فرهنگی چین، خود را «مهر یا خورشید تابان» نیز خوانده اند. هنگام خواندن کتاب قوهای وحشی (نوشته یانگ چنگ) گویی مطالبی که او نوشته در مورد مائو نیست و مسعود رجوی را توصیف می کند، در واقع این مسعود رجوی بوده است که در بسیاری از مقاطع سعی می کرده از مائو تقلید نماید و این برخاسته از درون رهبران فرقه ایست و کاریست که آن ها به طور خود به خودی انجام می دهند. یک معلم درس می دهد؛ یک آشپز خوراک می پزد؛ و یک رهبر فرقه ای «خود» و «اگوی» خود را بدون هیچ حد و مرزی رها می کند که هر آنچه می خواهد بکند. شاید این کردار و رفتار، غریزی آنان است؛ غریزه ای که خود را یک موجود برتر در میان انسان ها می بیند...



هر کس بدون خبر قبلی از پایگاه های مجاهدین خلق بازدید کند متوجه می شود که چگونه دیوارها با عکس های بزرگ و کوچک رجوی ها پوشیده شده اند. شاید لازم نباشد که راه به آن دوری را بروید، تنها کافیست وب سایت شان، نشریات و کتاب های آن ها را دیده یا عکس های یکی از تظاهرات آن ها در شهرهای آمریکا یا اروپا را ببینید و بشمارید که تظاهرات کنندگان چه تعداد عکس و کلمات به اصطلاح قصار رجوی ها را با خود حمل می کنند.

... رهبران فرقه ممکن است به وضوح نگویند که معتقدند انسان - خدایی در میان مردم هستند. از آنجا که آن ها در ذهن و فکر خودشان و شاید حتی در ذهن و فکر پیروانشان خدا هستند؛ خواسته ها و انتظارات آن ها نیز همانند یک انسان عادی یا یک رهبر معمولی یا حتی یک رهبر سیاسی پر توقع نیست.

اهمیت اولین ستایش کننده؛ معاون اول

این که چرا مریم عضدانلو یا مریم رجوی همدیف مسئول اول مجاهدین خلق شد به این برنمی گردد که او قدرت حل مسأله ای جدی از سازمان را دارا بود یا مشکلی اساسی را در مجاهدین خلق سامان داده بود یا حداقل ایده و ابتکار نوینی را مطرح نموده بود. حداقل تا آن زمان هیچ کس از وجود او به عنوان یک فرد خاص و توانمند صحبتی به میان نیاورده بود؛ گرچه بعد از مسئول اول شدن هر آنچه در سازمان انجام شد به حساب اندیشه، ابتکار یا عملکرد او گذاشته شد.

اگر چند ماهی قبل از همدیفی او از اعضا سازمان نظر سنجی می شد به طور قطع مردان بسیاری و حتی زنان توانمندتری از او در سازمان بودند که می توانستند برای انجام این مسئولیت منظور شوند. اگر سابقه ی عضویت افراد در نظر گرفته می شد، باز او در اوایل صف قرار نمی گرفت. بعضی این ارتقای ناگهانی مریم را به دلیل زیبایی و احتمالاً علاقه ی رجوی به او دانسته اند. اما بعدها چه به طور ضمنی و چه واضح و روشن توسط خود مریم بیان شد که علت واقعی یا حداقل مهم ترین و اصلی ترین علت همدیف شدن مریم، این بود که او اولین کسی بود که مسعود را به عنوان رهبر عقیدتی خود به رسمیت شناخت و آن را علناً اعلام کرد.

در آن زمان و بعدها توسط بسیاری مطرح شد که "مریم اولین کسی بود که به عظمت مسعود رجوی پی برد." این تعریف، نقطه ی قوت و مسئولیت همدیف، معاون اول، و جانشین رهبر در هر فرقه ای است؛ چرا که رهبر هر فرقه ای نیاز دارد که حداقل یک نفر غیر از خودش او را آن طور که خود او درباره ی خودش فکر می کند دیده، پذیرفته، و به او عشق بورزد؛ حتی اگر او اولین پیرو نباشد.



ستایش کننده ی اول که در فرقه های مختلف ممکن است موقعیت یا تیتزهای گوناگونی داشته باشند، اولین کسی است که این امکان را فراهم می سازد که فردیت غول پیکر رهبری از زندان خود در فکر و ذهن رهبر آزاد شده و خود را در دنیای واقعی و بیرونی به نمایش بگذارد.

در مجاهدین گفته می شد: مریم کسی است که برای اولین بار توانسته به بزرگی و عظمت رهبر پی برده و عقل و قلب و جسم خود را به طور کامل، به او تسلیم کند.

ستایش کننده ی اول، نخستین کسی است که اجازه می دهد به عروسی یا وسیله ای در دست رهبر تبدیل شود. او اولین کسی است که رهبر را پُر آوازه کرده و راه را برای تبدیل او از یک فرد یا حتی رهبر معمولی به رهبر فرقه ای، انسان - خدا، هموار می کند. مسئولیت دیگر چنین فردی این است که به دیگران یاد دهد که چگونه رهبر را ببینند، خود را تسلیم او کرده و ستایش اش نمایند.

نفر دوم بودن در فرقه، چنان که می گویند چندان سهل و ساده نیست، جهت رسیدن به این مقام یک نفر باید بهایی سنگین بپردازد، او باید عزیزترین های خود را فدا کند، همان طور که مریم همسر و کودک خردسال خود را فدا کرد و از آن ها جدا شد؛ همان طور که استیو اشناپدر نفر دوم دیوید کوروش مجبور شد همسر و فرزند دو ساله خود را به کوروش بدهد.

برای فهم نقش و مسئولیت نفر دوم در هر فرقه ای، تنها کافیست ما به نقش مریم رجوی در مجاهدین خلق توجه کنیم. وقتی مریم به عنوان "رئیس جمهور ایران" از جانب مجاهدین خلق و به اصطلاح مجلس شان انتخاب شد، در صحبتی که در ردّ و سپس قبول این مسئولیت داشت، خود و مسئولیت خود را چنین توصیف کرد: "من از وقتی که در متن مبارزه، با مجاهدین خلق و مشخصاً با خود مسعود آشنا شدم، نهایت آرزویم این بود که به عنوان یک سرباز، سرباز پاکباز و از خود گذشته، برای آرمان و در راهی که او باز کرده بود جان بدهم.... از وقتی هم که در پرتو راه گشایی های خودش برای کل مجاهدین



خلق، من در موضع مسئول تری قرار گرفتم، باز نهایت آرزویم این بود که بتوانم همواره کمک کار او باشم برای پیشبرد هر کاری که تشخیص بدهد ... من فقط فکر می کنم یک گوشه یا یک قسمت بسیار کوچکی از محصولات و ثمرات کار خودش می باشم."

در همین مراسم؛ وقتی مریم برای پذیرش این مسئولیت قسم یاد می کرد گفت: "اجازه بدهید، در یک جمله احساسم را بگویم: فکر کنم آنچه را که مسعود برای مجاهدین خلق، و برای شورای ملی مقاومت تا به الآن کرده، کمتر کسی متوجه است، حتی خودم. در صحبت های قبلی ام گفتم که نمی دانم آیا یک روز مردم ایران، یعنی خلق قهرمان مان، به آن اشراف و آگاهی خواهند رسید یا نه؟ ولی امیدوارم که حتماً چنین روزی برسد ... این آن چیزی است که وظیفه ی ماست، تا آن را برای مردم به ارمغان ببریم. فکر می کنم، بیش از این نه آن ها را شاد می کند، نه به غم هایشان پایان می دهد و نه دردهایشان را درمان می بخشد. من هم اگر ذره ای توان، جسارت و جرأت در آن چه که شما به عهده ام گذاشته اید داشته باشم این است که همین را ببرم برای مردم مان"

بنابراین همان گونه که از سخنان خود مریم متوجه می شویم، وی تنها مسئولیت خود یا حداقل اصلی ترین یا مهم ترین وظیفه خویش را در این می بیند که به دیگران بفهماند که مسعود رجوی چقدر بزرگ است و چه فداکاری هایی برای مردم کرده و فکر می کند که این بزرگ ترین هدیه ی سازمان برای مردم است و چیزی بیش تر از این نه آن ها را شاد می کند، نه به غم هایشان پایان می دهد و نه دردهایشان را درمان می بخشد. البته همزمان اعضا و هواداران می بایست می فهمیدند که به خودی خود از درک بزرگی و عظمت مسعود عاجزند و محتاج مریم هستند که آن را به اعضا نشان دهد.

بعدها، اعضا متوجه شدند که "حتی برای فهم عظمت مریم و کاری که کرده بود، نیاز به فرد دیگری دارند، چرا که به خودی خود عاجز از فهم او هستند" در اینجا بود که فهیمه ی اروانی به عنوان معاون و بعدها جانشین مریم رجوی وارد صحنه شد که "به اعضا کمک کند تا مریم و فداکاری هایش را فهم کنند" او در یکی از اولین مصاحبه هایش با رادیو مجاهد پس از انتساب به این مقام گفت:

"من هم مثل همه ی مجاهدین خلق، وقتی مریم را بالای سرم دارم همه چیز دارم..."

وظیفه ی نفر دوم یا اولین ستایش کننده ی رهبری فرقه، معرفی وی به بقیه و فهماندن اهمیت و جایگاه رهبری به دیگران است. در واقع نفر دوم آنقدر اهمیت دارد که بدون وی، شاید رهبر هیچ فرقه ای نتواند در جایگاه خود بنشیند و شاید «فردیت و خود رهبر» مجبور شود برای همیشه در ذهن و تخیلات خود رهبر باقی مانده و بروز بیرونی پیدا نکند. بدون مریم، مسعود هیچ گاه مسعود رجوی ای که الآن ما می



شناسیم نمی شد و بی دلیل نیست که در مجاهدین خلق، اعضا، شاید همان قدر مریم را ستایش می کنند که ستایشگر مسعود هستند.

این نگرش فقط در باره ی رهبران خاص مجاهدین خلق نیست، به طور شگفت آوری باید گفت که این نوع نگرش، کما بیش برای تمام فرقه ها از یک فرقه کوچک مثل (WDU) تا کیش شخصیت مائو یکسان است.

کارل گیامبالوو عضو سابق WDU یک فرقه ی کوچک مارکسیست لنینیستی درباره ی دورین باکستر رهبر گروه می نویسد:

"باکستر جوری صحبت می کرد که گویی بزرگ ترین قهرمان زن طبقه کارگر است. او آنچنان مورد پرستش قرار می گرفت که گویی از همه بیش تر درباره ی سیاست دنیا، مارکسیسم، انقلاب و زندگی می داند. او ستایش می شد به خاطر نبوغش و رهبری انقلابی اش به راه و روش لنین و مائو. او، هم به عنوان تئوریسین و هم به عنوان رهبر تشکیلاتی گروه شناخته می شد. به اعضا آموزش داده می شد که آن ها بدون باکستر هیچ چیز نیستند، بدون وی حزبی وجود نخواهد داشت. افراد می بایست از او به هر قیمتی دفاع کنند. به اعضا گفته می شد که او بیش از اندازه کار می کند و بیش از اندازه تمام بار مسئولیت را تحمل می کند. از این رو، اعضا می بایست می فهمیدند که علت فشار فوق العاده روی باکستر به دلیل بی کفایتی آن هاست. به همین دلیل از اعضا خواسته می شد که هر کاری و هر فداکاری ای را انجام دهند تا شاید قدری زندگی او بهتر شود، شاید راحت تر بتواند زندگی کرده و بتواند کاری را انجام دهد که یک رهبر انقلابی باید انجام دهد."

(در فرقه ها تمام صحبت، بحث از فداکاری رهبر است، هر چه باشد این اوست که صاحب همه چیز است و دائم در حال پرداخت و فدا است، بقیه از خود چیزی ندارند که به خاطر پرداخت اش بتوانند طلبکار بوده و ادعای فداکاری داشته باشند! بنابراین طبق این منطق در فرقه ها تا ابدالدهر رهبر فرقه، یکتا طلبکار و بقیه همه بدهکار او هستند.)

کتاب: فرقه های تروریستی و مخرب - نوعی از برده داری نوین

نوشته: دکتر مسعود بنی صدر

صفحه های: ۹۰ الی ۹۴

انتخاب و تنظیم: عاطفه نادعلیان



عملیات مرصاد در مقابل کدام عملیات انجام شد؟

حامیان رژیم بعثی که به قدرت نظامی ایران واقف شدند، برای ممانعت از پیشروی ایران به عراق قطعنامه ۵۹۸ را صادر کردند. حضور ناوهای آمریکا در خلیج فارس به بهانه بازماندن تنگه هرمز و به دنبال آن افزایش حملات عراق به تأسیسات نفتی ایران از عوامل مؤثر در پذیرش قطعنامه از سوی ایران بود.

پس از صدور قطعنامه برای تحت فشار قرار دادن ایران برای پذیرش آن، همزمان با تهاجمات ارتش عراق در جبهه های زمینی، ناوگان نظامی آمریکا در خلیج فارس جنگ گسترده ای را علیه منافع ایران در خلیج فارس آغاز کرد. آخرین اقدام مداخله جویانه آمریکا به نفع رژیم عراق، حمله ناو وینسنس به هواپیمای مسافربری ایران در نزدیکی بندرعباس بود. در ۱۲ تیرماه ۱۳۶۷ ناو چند منظوره آمریکا در منطقه تنگه هرمز با شلیک دو موشک، هواپیمای مسافربری ایرباس جمهوری اسلامی را در حالی که ارتفاع هفت پایی را پشت سر گذاشته بود و به سمت ۱۲ پا می رفت با ۲۹۰ مسافر مورد اصابت قرار داد.

سازمان مجاهدین خلق از همان ابتدای انقلاب وابستگی خود را به بیگانگان به اثبات رساند. اعضای این سازمان به قانون اساسی رأی ندادند و اوایل جنگ تحمیلی به کمک های مردمی آرم سازمان مجاهدین خلق را می زدند که خود را همراه مردم ایران نشان دهند و از آن سو، مسعود رجوی، رئیس این سازمان دو بار در جنگ تحمیلی با صدام ملاقات کرد و صدام اردوگاه اشرف را در اختیار این سازمان قرار داده بود.

به محض پذیرش قطعنامه ۵۹۸، جلسه ای به ریاست صدام در کاخ ریاست جمهوری عراق با حضور مسعود رجوی، رئیس سازمان مجاهدین خلق، سرلشکر فاضل البراک تکریتی، رئیس سرویس های اطلاعاتی عراق و سپهبد صابر الدوری به منظور بحث و بررسی درباره چگونگی پیشروی سریع و عمیق نیروهای سازمان مجاهدین خلق از خانقین به سمت تهران برای در دست گرفتن قدرت در ایران با پشتیبانی محدود نیروهای مسلح عراق تشکیل شد. در این جلسه ابعاد این عملیات و پیامدهای احتمالی آن مورد بحث و تبادل نظر طولانی قرار گرفت.

در عملیات فروغ جاویدان منافقین قصد داشتند با بهره گیری از ۲۵ تیپ سبک مکانیزه که حدود ۵۰۰۰ نفر را در آن ها سازماندهی کرده بودند، در یک برنامه زمان بندی شده ۳۳ ساعته خود را به تهران برسانند و نظام جمهوری اسلامی ایران را سرنگون کنند.

در ابتدای عملیات منافقین، ارتش عراق ارتفاعات و شهرهای مرزی را تصرف کرد و نیروهای منافقین را به سوی شهر کرمانشاه فرستاد و هواپیماهای عراقی با بمباران برخی پایگاه های هوایی ایران در مسیر تهاجم منافقین و نیز استفاده از آتش توپخانه، عملیات فروغ جاویدان را پشتیبانی کردند. شرایط به گونه ای بود که باور حمله نظامی سازمان منافقین به جبهه های جنگی و شهرهای ایران دشوار بود. به همین دلیل برخی مسئولان کشور خبر حمله منافقین را یک جنگ روانی و تبلیغاتی ارزیابی کردند.

پس از این که جدی بودن عملیات منافقین روشن شد و گزارش هایی مبنی بر پیشروی آن ها به عمق کشور رسید، فرمانده کل سپاه و ستاد عملیاتی وی از جبهه جنوب عازم منطقه عملیاتی منافقین در غرب کشور و در کرمانشاه شدند.

تیپ ۱۲ قائم نخستین یگان منظمی بود که توانست از اوایل بامداد چهارم مرداد ۶۷ رده پدافندی در تنگه چارزبر ایجاد کرده و عبور منافقین از این تنگه را سد کند.



در روز ۵ مرداد ۱۳۶۷ فرماندهان سپاه و ارتش، عملیاتی به نام مرصاد را برای دفع تهاجم منافقین طرح ریزی کردند. بر اساس این طرح عملیاتی، رزمندگان یگان های رزمی سپاه و تعدادی از بالگردهای کبرای هوانیروز به کمک دیگر رزمندگان مستقر در تنگه پاتاق شتافتند و مقابله با منافقین را آغاز کردند. سرهنگ صیاد شیرازی نیز که در نیمه شب ۴ مرداد خود را با یک فروند هواپیمای فالکن به کرمانشاه رسانده بود، با این که مسئولیتی در نیروی زمینی ارتش نداشت، داوطلبانه یک تیم آتش بالگردهای جنگی کبری را هدایت کرد.

عملیات مرصاد در صبح روز ۵ مرداد با رمز «یاعلی (ع)» آغاز شد تا عملیات فروغ جاویدان را بی فروغ و ناکام کند و حسرت رسیدن به حکومت ایران را بر دل منافقین بگذارد. با حمله پر قدرت رزمندگان اسلام، تنگه چارزبر تبدیل به جهنمی برای یاران وفادار صدام و دشمنان ایران شد. واحدهای

سپاه از مسیر جاده به قوای منافقین حمله کردند و عقبه آن ها را بستند. بالگردهای جنگی هوانیروز هم از هوا بر ستون نظامی منافقین آتش گشودند. در این درگیری ها یک بالگرد کبرای هوانیروز مورد اصابت قرار گرفت و ساقط شد، اما دو خلبان آن نجات یافتند.



هنگامی که رزمندگان اسلام، ارتش بعثی عراق را پس از تصرف مجدد جاده اهواز- خرمشهر در اول مرداد ۱۳۶۷ به عقب راندند و حمله منافقین را در تنگه های پاتاق و چهارزبر در نزدیکی کرمانشاه در روز ۵ مرداد ۱۳۶۷ در عملیات مرصاد با شکست مواجه کردند، آن گاه صدام مجبور به پذیرش عملی قطعنامه ۵۹۸ شد و جنگ خاتمه یافت. بنابراین صدور و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ پایان جنگ نبود، بلکه پیروزی مجدد نیروهای اسلام بر ارتش بعثی، توانست به جنگ صدام علیه انقلاب اسلامی خاتمه دهد.

عوامل مسلح مجاهدین خلق ۲۱ فروردین ۷۸ صیادشیرازی را ترور کردند. بدون شک یکی از دلایل اصلی این ترور نقش آفرینی صیادشیرازی در عملیات مرصاد و شکست جدی به بدنه منافقین بوده است.

سیدمحمود خیرالامور- پژوهشگر حوزه دفاع مقدس

خبرگزاری بین المللی قرآن





عملیات فروغ جاویدان یک حماقت محض

... اکثریت اعضای سازمان به نوعی این حماقت رجوی را در دلشان سرزنش می کردند ولی کسی جرأت نداشت تا به این ماجراجویی بی منطق پاسخ دهد. رجوی نه تنها خود را مسئول شکست این عملیات ندانست بلکه تلاش کرد با سفسطه در مقولات ایدئولوژیک شکست را به گردن نیروها بیاندازد و برای مدتی دیگر آن ها را سرگرم کند. رجوی از اعضای سازمان می خواست همه چیز خود را فدای او کنند. مریم رجوی می گفت: باید خود را به رهبری بسپاریم و به او نگاه کنیم و با پای او راه برویم. گناهان تان را به او بدهید، او شما را می بخشد.

رجوی بحث جمع بندی عملیات فروغ جاویدان را «تنگه و توحید» نام گذاشت. به عبارتی به اعضای سازمان می گفت شما تک تک تان در تنگه ای به نام توحید گیر کرده بودید. اگر در ذهن تان تنگه نداشتید حتما از تنگه چهار زبر هم رد می شدید.

او می گفت شما با ایمان کامل و با اعتقاد راسخ به رهبری وارد این عملیات نشدید به همین دلیل خداوند پس گردن شماها زد و همه تان را به قرارگاه اشرف بازگردانید. شما در درونتان بت هایی داشتید که آن را می پرستید در حالی که قرار این بود که یکتاپرست باشید و تنها مرا رهبر خودتان بدانید. ولی شماها شرک ورزیدید و هر مرد مجاهد زنش را و هر زن مجاهد شوهرش را معبود و بت خویش قرار داد. به عبارتی برای هر مردی زنش و برای هر زنی شوهرش مانع وصلشان به من می شد به همین دلیل شماها تمام عیار وارد این جنگ نشدید. امکان ندارد با وجود این موانع به من گرایش پیدا کنید، شما باید خالص شوید تا لایق من شوید. رجوی و به ویژه مریم هرگز در به کارگیری این کلمات محدودیتی برای خودشان قائل نبودند. مسعود و مریم تلاش می کردند که اعضای سازمان را به نقطه ای برسانند که در ذهنشان احساس گناه و اعتراف کنند به رجوی خیانت کرده اند. وقتی در اثر تلقینات فکری، اعضا به این نقطه می رسیدند، به آن ها گفته می شد به گناهانتان اعتراف کنید و آن ها را روی کاغذ نوشته و به مسئولتان بدهید تا به واسطه مسعود در نزد خداوند بخشیده شوید.

از این به بعد بود که پرستش رجوی به اصل محوری اعتقادات مجاهدین خلق تبدیل شد و مجاهدین خلق از یک گروه سیاسی با ایدئولوژی خاص (التقاطی) به یک فرقه با عقاید خاص تر تبدیل شدند....

انجمن نجات آذربایجان غربی

... در مورد عملیات دروغ جاویدان؛ رجوی وقتی شکست خورد به خاطر قبول نکردن این شکست عملاً به خاطر اختناق‌ی که در مناسبات ایجاد کرد سازمان را به سمت فرقه ای شدن هرچه بیشتر سوق داد و دیگر مناسبات و تشکیلات گذشته حاکم نبود و همه باید این بار مطیع زنان تشکیلات می شدند.

عملیات دروغ جاویدان و شکست رجوی کمر سازمان را شکست. این مسئله بیمه نامه ماندن در عراق برای او نبود بلکه خفت و خواری بود که او را مجبور کرد هر چه بیشتر در منجلا ب وطن فروشی فرو برود و در نهایت قرارگاه اشرف را با خفت و خواری از دست دادند و با ناامیدی به آینده سازمان به کشور آلبانی دیپورت شدند تا در آن کشور به انجام وظایف محوله که همان جاسوسی می باشد ادامه دهند و اکنون هم با وقاحت تمام برای جنایت کاران آمریکایی دست می زنند و ابراز خوشحالی می کنند که پرچم آمریکا در مراسم شان دیده می شود .

باید عنوان داشت تحلیل رجوی در مورد طناب دار صلح در مورد خود او خوب عمل کرده و هر روز این حلقه تنگ تر می شود و دور نیست که شاهد به پایان رسیدن عمر ننگین وی باشیم. حال هر چقدر مریم قجر با شامورته بازی شعار پیروزی سر دهد و نیروهای وارفته خود را با شعارهای مسخره و توخالی خوش کند ولی چه سود چیزی که قابل رویت است وضعیت خراب تشکیلات فرقه رجوی است.

هادی شبانی





بی مادر شدن فرزندان در فروغ جاویدان

صادر شدن دستور طلاق اجباری از سوی مسعود رجوی، زندگی خانوادگی در قرارگاه اشرف عملاً ممنوع شد. بهرام و شهناز در پانسیون کودکان مجاهدین خلق تحت سرپرستی زنان مجاهد زندگی می کردند و تنها آخر هفته ها اجازه ملاقات با پدر را داشتند.

بهرام و شهناز در اشرف تنها تکیه گاه روحی پدرشان بودند و به او امید زندگی مجدد می دادند. مدتی نگذشت که سازمان به بچه ها نیز رحم نکرد و دو ساعت ملاقات را نیز از والدین و فرزندان محروم نمود. بهرام و شهناز نیز جزو سایر بچه هایی بودند که به دستور سازمان راهی اروپا (آلمان) شدند.

بهرام و شهناز در سال ۱۳۶۹ به همراه هفتصد تن از دیگر کودکان مجاهدین خلق از والدین خود جدا شده و به اروپا و آمریکای شمالی قاچاق شدند. فرزندان احمد رازانی بار دیگر از آلمان سر درآوردند و این بار بدون والدین، در یتیم خانه های مجاهدین خلق در شهرهای آلمان به زندگی تشکیلاتی ادامه دادند. هشت سال بعد در سال ۱۳۷۷ فرزندان رازانی را به بهانه ملاقات با پدر از آلمان راهی عراق کرده و همچون دیگر کودک سربازان مجاهدین خلق از آن ها امضای عضویت در ارتش آزادیبخش ملی

احمد علی رازانی از اهالی استان لرستان بود. در سال ۱۳۶۷ در آستانه عملیات فروغ جاویدان، سران تشکیلات رجوی رازانی و خانواده اش را همچون بسیاری دیگر از هواداران از سراسر دنیا به عراق کشاندند تا در مدت بسیار کوتاهی با گرفتن کمترین آموزش نظامی و بدون آمادگی جسمی و روحی لازم، وارد عملیات کنند. رازانی به همراه همسر و دو فرزند دو قلویش بهرام و شهناز از آلمان به عراق اعزام شد.

همسر احمد رازانی در نشست قبل از عملیات فروغ گریه می کرد و می گفت که همسرش حتی طرز استفاده از سلاح را نمی داند و سازمان چگونه می خواهد او را به عملیات بفرستد.

بعد از عملیات فروغ، احمد رازانی با چشمانی اشکبار گفت: "همسرم کشته شد و بچه هایم بی مادر شدند. خلاف خواسته ام همسرم را به عملیات فرستادند و غم سالیان را بر دوش خود احساس می کنم. ای کاش من زودتر می مردم و در این دنیا نبودم. من مقصر مرگ همسرم هستم. من او را همراه خودم به عراق کشاندم."

فرزندان احمد رازانی در سن پنج سالگی بی مادر شدند. پس از عملیات فروغ جاویدان و



مجاهدین خلق گرفتند. شهناز و بهرام در سن ۱۵ سالگی یونیفرم نظامی پوشیده و اسلحه به دست در ارتش مجاهدین خلق سازماندهی شدند.

به دلیل رنج هایی که سازمان به احمدعلی رازانی و خانواده اش روا داشته بود، او به شدت با سازمان زاویه پیدا کرده بود و با وجود آن که دارای رده تشکیلاتی بالایی بود، پس از اعتراضاتش به سرنوشت همسر و فرزندانش، به عنوان حلقه ضعیف و کسی که همیشه باید تحت مراقبت باشد شناخته می شد. پس از بازگشت فرزندانش به اشرف، ملاقات های او با فرزندانش ابتدا خیلی محدود و سپس کاملاً قطع شد. بعد از این که فرزندانش را به خاطر دیدن پدرش فریب دادند و به عراق آوردند وی احساس می کرد سازمان از وی گروگان گرفته است. احمد با غصه می گفت که دختر و پسرش را به بهانه دیدار با پدر گول زدند و هر دو را به عراق کشاندند و اسیر کردند.

بهرام و شهناز رازانی به سادگی با اسارت در اشرف کنار نیامدند. شهناز دختر وی با تشکیلات همیشه اختلاف داشت و سازمان و رهبری آن را قبول نداشت و دوست داشت از آنجا خارج گردد و همیشه تحت برخورد مسئولین سازمان بود. بهرام نیز با سازمان زاویه داشت و سازمان و رهبری آن را قبول نداشت و می خواست به آلمان، جایی که از آنجا فریب داده شده و اعزام گردیده بود، برگردد و به همین دلیل همیشه تحت فشار مسئولین بود.

بهرام پسر احمد در یک نشست عمومی آشکار کرد که چگونه بهنام (محمد محدثین) آن ها را فریب داد. بهنام به بچه ها گفته بود قول می دهم بعد از دیدار با والدین تان در اشرف به اروپا برگردید و ادامه تحصیل دهید. بهرام در نشست عمومی که مسعود رجوی نیز شرکت داشت به او گفت: برادر مسعود، برادر بهنام ما را فریب داد.

انتقادات احمد رازانی و فرزندانش به سران مجاهدین خلق موجب شد که آن ها دیگر در تشکیلات اجازه ملاقات با یکدیگر را پیدا نکنند، احمد رازانی در بی اهمیت ترین رده ها به بیگاری گرفته شد. او در سال های آخر عمرش در آشپزخانه قرارگاه اشرف به کار گماشته شده بود، جایی که نهایتاً در سحرگاه ۲۷ آبان ۱۳۸۹ خود را حلق آویز کرد یا شاید او را حلق آویز کردند. جنازه مقتول توسط چند تن از اعضای سازمان به بهداری درب خروجی پادگان منتقل شد. سپس اعلام شد که احمد رازانی خود را به وسیله طناب در آشپزخانه حلق آویز کرده است. پزشک عراقی بیمارستان پس از معاینه اولیه اعلام کرد که علت فوت وی نمی توانسته خودکشی باشد. بنا به گزارشات در آن زمان، پزشک از صدور جواز دفن خودداری کرد و جسد مقتول را جهت کالبد شکافی به بغداد منتقل کردند. از فرزندان رازانی خبری در دست نیست.

انجمن نجات خوزستان



از افزوده شدن به عکس های آلبوم رجوی جلوگیری کنیم!

عکس هایی که در قرارگاه های فرقه ی رجوی گرفته می شوند، به مرور زمان تبدیل به عکس های یادگاری به اصطلاح شهدا و وسیله ای برای کارهای تبلیغی مجاهدین خلق می گردند.

ابتدا در تبلیغاتی که فرقه ی رجوی به راه می انداخت و می اندازد و برای آن هزینه های زیادی خرج می کند چنان وانمود می شود که گویی شما برای یک سفر سیاحتی دعوت می شوید. آن ها پایان ماجرا را هرگز بیان نمی کنند که نهایتاً به یک عکس در آلبوم رجوی تبدیل می شوید.

یادم می آید که تعدادی از اروپا تحت همین تبلیغات به پادگان اشرف در عراق آمده بودند. وقتی پای صحبت هایشان می نشستیم ضمن این که بسیار خنده دار بود، از طرفی هم دردمند می شدی که آن ها خیلی از وضع موجود ناالان بودند و شکایت می کردند. خلاصه ی حرف هایشان این بود که بین شرایطی که در داخل پادگان اشرف حاکم است با چیزهایی که در تلویزیون سازمان نشان داده می شود از زمین تا آسمان فاصله وجود دارد!



قبل از ماجرای اشغال کویت توسط صدام حسین امکان بازگشت این افراد فراهم بود و هر کسی که از اروپا یا آمریکا می آمد و تمایل نداشت که بماند برایش امکانات بازگشت را فراهم می کردند. ولی بعد از جنگ اول خلیج فارس در زمان جرج بوش پدر دیگر این امکان سخت و سخت تر شد تا جایی که به این افراد گفته می شد که تا اطلاع ثانوی امکان بازگشت برایشان فراهم نیست زیرا شرایط جنگی در عراق حاکم شده است.

واقعیت این است که هر کس به داخل این فرقه دخول کند نهایتاً تبدیل به یک عکس یادگاری می شود. یعنی تنها چیزی که از او می ماند یک عکس رنگی است که آن هم جهت تبلیغات مسموم رجوی استفاده می گردد. جالب است بدانید که یک فرد بعد از ورود به فرقه رجوی و در زمانی که در سازمان بوده، خواسته یا ناخواسته بر اثر درگیری هایی که رجوی به وجود می آورد یا دلایل دیگر کشته می شود، اما قبل از این که خانواده ی فرد از کشته شدن فرزندشان مطلع باشند عکس فرزند کشته شده ی آنان در خیابان ها و پیاده روهای شهرهای مختلف اروپا یا آمریکا به نمایش گذاشته می شود تا رجوی حتی از عکس جسد فرد کشته شده حداکثر بهره را ببرد.

این در حالی است که تا هویت فرد کشته شده کامل برملا نشده باشد به خانواده او هم اطلاع نمی دهند چون به قول خودشان دنبال دردسر نمی گردند.

پس در آخر به این نتیجه گیری ساده ولی بسیار مفید و مهم می رسیم که هر کس وارد مناسبات و تشکیلات رجوی شد باید دور او خطر قرمز کشید و او را تمام شده تلقی کرد! اگر زنده ماند قطعاً یک حکمت الهی در کار بوده است چون تا جایی که به رجوی برمی گردد تبدیل انسان های عمودی به جسدهای افقی بیشتر برایش سود دارد تا انسان های زنده و در قید حیات!

یک تبصره ی دیگر به حرف هایم اضافه کنم، هر کسی که زنده از تشکیلات رجوی خارج شد واقعاً باید اسمش را معجزه گذاشت، البته با یک تبصره ی دیگر، آنان هم که زنده خارج شدند با چندین بیماری سخت خارج شدند که این افراد مدام در بیمارستان ها در حال قدم زدن و از یک دکتر به دکتر دیگر هستند تا برای ناخوشی ها و بیماری هایی که دچارش شده اند علاج پیدا کنند.

تلاش کنیم تا اجازه ندهیم کسی به این عکس های آلبوم رجوی افزوده شود.

بخشعلی عزیزاده



سالروز شهادت رجایی و باهنر و روز ملی مبارزه با تروریسم در ایران

هشت تیر ۱۳۶۰ یادآور شهادت مظلومانه «محمدعلی رجایی»، رئیس جمهوری و «محمد جواد باهنر»، صدراعظم وقت ایران به همراه گروهی از اعضای هیات دولت در انفجار دفتر نخست وزیری است. این انفجار توسط گروهک تروریستی منافقین انجام شد.

بعد از ظهر روز هشتم شهریور جلسه ی شورای امنیت کشور با حضور، محمدعلی رجایی رئیس جمهور، محمد جواد باهنر نخست وزیر و مسعود کشمیری جانشین دبیر شورای امنیت که این سه تن در صدر جلسه نشسته بودند به همراه تیمسار وحید دستجردی، اخپانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل، تیمسار کتیبیه، سرورالدینی معاون وزیر کشور، خسرو تهرانی از اطلاعات نخست وزیری، کلاهدوز قائم مقام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تیمسار شرف خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ وحیدی معاون هماهنگی ستاد مشترک، سرهنگ وصالی فرمانده عملیات نیروی زمینی و سرهنگ صفاپور فرمانده عملیات ستاد مشترک تشکیل شد.

مسعود کشمیری که مسئول دبیر شورای امنیت بود در ابتدای جلسه چای ریخت و برای حاضرین آورد و پس از گفت و گوی کوتاهی با خسرو تهرانی از جلسه خارج شد. او پیش از خروج از جلسه کیف بزرگی را که همیشه همراه داشته را نزدیک شهید رجایی قرار داد و از ساختمان نخست وزیری خارج شد و بعد از آن توسط اعضای گروهک منافقین به نقطه امنی انتقال داده شد. همزمان صدای انفجار شدیدی منطقه را لرزاند. مطابق نظر کارشناسان بمب از نوع خاص «تخریبی - آتش زا» بود که از حدود ۲ پوند تی ان تی و مقداری منیزیم تشکیل و در یک کیف دستی جاسازی شده بود.

مسعود رجوی سرکرده گروهک تروریستی مجاهدین خلق در سال ۱۳۶۵ در دیدار با رئیس سازمان اطلاعات عراق با اشاره به انفجار دفتر حزب جمهوری و دفتر نخست وزیری در سال ۱۳۶۰ مسئولیت آن را پذیرفت. همچنین سه نفر از کادر مرکزی منافقین به نام های حبیب مکرم دوست خواه و مهدی

بخارایی که در سال ۶۰ دستگیر و محاکمه شده اند به نقش خود در انفجارهای مذکور و همچنین دیگر اقدامات تروریستی اقرار کردند.

مسعود کشمیری پس از بمب گذاری دفتر حزب ناپدید شد و گفته ها حاکی از آن است که به کشورهای اروپایی پناهنده شد و از حمایت آن کشورها برخوردار است.



هشتم شهریور به مناسبت شهادت شهیدان رجایی و باهنر، در تقویم کشورمان به نام روز مبارزه با تروریسم نامگذاری شده است.

با وجود تمام اقدامات مخرب برخی کشورهای غربی، جمهوری اسلامی ایران، یک قدرت بلامنازع مقابله با تروریسم در جهان است؛ ایران هم اکنون علاوه بر پشتیبانی از همسایگان خود در مبارزه با تروریسم، با نهادها و سازمان های بین المللی فعال در زمینه مقابله با تروریسم، همکاری صادقانه و هوشمندانه دارد.

تروریسم، از اساسی ترین معضلات جامعه جهانی و خطرناک ترین تهدیدها ضد حقوق ملت ها و ثبات بین المللی است. در طول تاریخ، به ویژه یک صد سال اخیر، تروریسم، ریشه مهم ترین تهدیدها ضد صلح و امنیت جهانی بوده است.



به اصطلاح "کانون های شورشی" فرقه تروریستی رجوی





کانون های شورشی

به من می گفتند تو الآن برای جامعه ات مفید شده ای!

قسمت پنجم

طبع بسیار لطیف، ذوق و استعداد شیوا باعث شده تا در عرصه هنر حرف برای گفتن داشته باشد. شعرهای زیبایی دارد و نقاشی های قشنگی هم می کشد. شیوا دختری است که به قول خودش با ورود به فضای مجازی به یکباره ریتم زندگی اش عوض شده و همانجا نیز در دام سازمان مجاهدین خلق (منافقین - فرقه رجوی) گرفتار شده است. هشت ماه ارتباط و همکاری با مجاهدین خلق نتیجه کارش در فضای مجازی بوده است. او که از نام این سازمان هم واهمه داشته، بر اثر فریب سرپل آنان مجاب به همکاری می شود و اکنون آنقدر پشیمان و شرمنده است که به دنبال فرصتی برای جبران می گردد.





من شیوا هستم، ۳۷ ساله، مجرد، با مادرم زندگی می‌کنم، تحصیلاتم را تا دیپلم ادامه دادم، شعر می‌نویسم، نقاشی می‌کنم و از این جور کارها، اما کاری که منبع درآمد مشخص و ثابتی داشته باشد، ندارم. البته خودم دنبال کار نرفتم. با مستمری که بعد از پدرم به ما پرداخت می‌شود، دو نفری با مادرم زندگی می‌کنیم.

حدود ۱۰ ماه پیش برای اولین بار وارد شبکه اجتماعی توئیتر شدم. اول کارهای توئیتری من جوری بود که با مضمون شعر بود، شعرهای خودم را می‌گذاشتم، یا شعرهایی را که خوشم می‌آمد را ری توئیتر می‌کردم. گاهی هم برخی از این شعرها که دیگران می‌گذاشتند و من می‌پسندیدم، موضوعات اعتراضی و سیاسی داشت. بعد از یک مدتی فالوئرهایم خیلی بالا رفت و خیلی دیده شدم و همانجا مجاهدین خلق یا همان منافقین به سراغم آمدند. اول که نمی‌توانستم تشخیص دهم این‌ها چه کسانی هستند. یک نفر برایم کامنتی گذاشت و در آن از توئیتر هایم تشکر کرد، من هم تحت تأثیر همان فضا در جواب گفتم که کاش می‌توانستم کار بیشتری انجام دهم! بعد همان فرد به دایرکت آمد و خودش را سیما معرفی کرد. فالوئرهای بالایی هم داشت. گفت چرا نمی‌توانی کاری بکنی؟ بیا با ما همکاری کن. آن موقع من مجاهدین خلق را نمی‌شناختم، فقط اسمشان را شنیده بودم. پرسیدم شما جزو کدام گروه هستید؟ سلطنت طلب هستید؟ گفت نه این‌ها که عددی نیستند، ما مجاهد خلق هستیم! تا این اسم را شنیدم ترسیدم و گفتم من با شما کار نمی‌کنم. اصلاً نمی‌دانستم که کار کردن با این‌ها چطور است. من دیگر جواب سیما را ندادم، ولی او خیلی پیگیری کرد.

مدتی بعد در همان فضای توئیتر با فردی به نام سهراب آشنا شدم، بعداً فهمیدم او هم از اعضای مجاهدین خلق است. ابتدای آشنایی مثل سیما عمل نکرد و با حرف‌های معمولی شروع کرد و سعی کرد اعتماد من را جلب کند. بعد از این که خودش را از اعضای مجاهدین خلق معرفی کرد، گفت تو بی طرف باش! بی طرف قضاوت کن! الآن ۳۷ سال سن داری و در این مدت از طریق تبلیغات نظام ما را شناخته‌ای و حالا بیا صحبت‌های خود ما را هم بشنو! من هم فکر کردم که منطقی می‌گوید.

ارتباط ما به تلگرام رفت و چندین ماه طول کشید. در این چند ماه سازمان را برای من توضیح می‌داد و فقط حرفش این بود که در تمام این مدت به ما ظلم شده است و در مورد ما دروغ گفته‌اند!

من هم واقعاً نمی‌توانستم درست و غلط را تشخیص بدهم. بین حرف‌هایم هم حرف‌های قشنگی بود، شعارهایی بود که آدم را جذب می‌کرد، شعارهایی مثل عشق به وطن، فدا شدن برای ایران، ایثار کردن



و اینجور حرف ها را می زد. اوایل خیلی با سهراب بحث می کردم، مثلاً این که چرا مردم ما را کشتید؟ چرا به عراق رفتید و با صدام علیه ما همدست شدید و علیه کشور خودتان جنگیدید؟ او هم خیلی صبور و بدون این که عصبانی شود، همه سؤال های من را جواب می داد و من هم که دیگر سراغ هیچ منبع دیگری برای تحقیق نمی رفتم، کم کم به حرف هایش اعتماد کردم. کارش را خیلی خوب بلد بود و در طول این دو سه ماه من را متقاعد کرد که به آن ها ظلم شده است.

در تلویزیون شنیده بودم که مجاهدین خلق جنایتکار و تروریست هستند و مردم خودمان را کشته اند و بمب گذاری می کردند به همین دلیل با شنیدن نام آن ها ترسیدم. بین مردم هم همین حرف ها در مورد این فرقه زده می شود. در فضای مجازی هم عموم کسانی که می شناسم، همین طرز تفکر را دارند که این ها خیلی خطرناک و جنایتکارند و کسی حاضر نیست سمت این گروه برود. اما من خام چرب زبانی سهراب شدم و با خودم گفتم یک بار حرف هایش را بشنوم. همین یک بار شنیده به اینجا رسید که همکاری با این ها را آغاز کردم.

همکاری ما از کارهای خیلی کوچک شروع شد. اول هشتگ های خیلی کوچک مثل # براندازم را بنا به گفته سهراب کف دستم می نوشتم و از آن عکس می گرفتم. به نظرم اصلاً این کار مهمی نبود و در توییتر هم این موارد هستند که کف دستشان شعار می نویسند و عکسش را می گذارند. سهراب لینک این ها را به من نشان می داد و من هم دیدم که چیز مهمی نیست! این کار را کردم، عکسش را برای سهراب فرستادم، اما کارمان به همین جا ختم نشد و بعد از من کارهای بیشتری می خواست. البته اوایل سعی می کرد به من فشار بیاورد. بعد از یک مدتی گفت که ما یک قانونی داریم که چون شما یک خانم هستید باید با خانم های ما کار کنید و من را به خانمی به اسم فروغ وصل کرد. از آنجا به بعد من کارم را با فروغ ادامه دادم. فروغ مثل سهراب نبود که مراعات بکند، پیوسته از من کارهای مختلف می خواست و من هم دیگر ترسم ریخته بود و او هم هر کاری می خواست را من انجام می دادم.

سهراب به من گفت که تو الآن به شرایط فعلی ایران معترضی، ولی برای اعتراضت تربیون نداری، با این که ممکن است ما را قبول نداشته باشی، اما صدای اعتراضت را می توانی از تربیون ما به گوش همه برسانی. من در آن دوره از نظر روحی چنان ناراحت و خشمگین بودم که می خواستم هر طور شده یک جایی صدای اعتراضم را بلند کنم. تشویق های سهراب هم که پیوسته به من می گفت تو دیگر منفعل نیستی، فعال شده ای و می توانی تغییر ایجاد کنی، به هموطنانت کمک کنی و این حرف ها انگیزه من می شد. به من می گفت تو الآن برای جامعه ات مفید شده ای! من هم حس می کردم که در حال کمک به کشورم هستم.



از طرف دیگر من به شعرهای خیلی علاقه داشتم و خیلی مسأله شعرهایم برایم مهم بود. وقتی که با سهراب آشنا شدم یک کانال تلگرامی هم داشتم که در آنجا شعرهایم را قرار می دادم، سهراب کاری کرد که یکباره تعداد اعضای کانالم افزایش پیدا کردند که البته گویا همه فیک بودند. بعد برخی شعرهای اعتراضی ام را در سایت مجاهدین خلق قرار می داد و یک بار هم یکی از شعرهایم را یک نفر خواند و برایش آهنگ درست کردند. این چیزها را که دیدم فکر می کردم آن ها دارند برایم کار می کنند، نه آن که من برای آن ها کاری کنم!

در مورد این که با مجاهدین خلق کار می کردم، به کسی چیزی نگفتم، اما چون هیچ چیز را از مادرم پنهان نمی کردم، به او گفتم که در فضای مجازی با فردی به نام سهراب آشنا شده ام که از اعضای مجاهدین خلق است و مثلاً این حرف ها را می زند. اولش شدیداً مخالفت کرد و گفت که این ها آدم های خطرناکی هستند و اصلاً سمت این ها نرو! اما من توجهی نمی کردم، چون به سهراب قول داده بودم که مثلاً بی طرف باشم. بعداً از طریق مادرم، دختر خاله ام و خواهرم هم متوجه شدند. اوایل به هیچ کس نمی گفتم، چون برای خودم هم سخت بود که کسی بداند من با مجاهدین خلق مرتبط هستم، اما بعد از مدتی که برای خودم عادی شد، دیگر راجع به این موضوع با جمع دوستانم صحبت کردم. همه کاملاً مخالفت کردند، حتی دختر خاله ام گفت اکانت تلگرام و توئیترت را پاک کن تا دیگر تو را پیدا نکنند. ولی من یک وابستگی قلبی به کانال خودم پیدا کرده بودم و حاضر به همچنین کاری نبودم.

فروغ با سهراب فرق داشت. صمیمی نبود، خیلی سرش شلوغ بود و هر چند روز یکبار می آمد و یک کاری از من می خواست و بعد می رفت تا چند روز بعد. من هم کارها را به سرعت برایش انجام می دادم. مثلاً می گفت تراکت هایی با موضوع براندازی بنویس و در جاهای مختلف نصب کن و عکس بگیر، فیلم بگیر و برایم بفرست. بسته به مناسبت های مختلف شعارهای مختلفی می خواست. مثلاً سالگرد تأسیس سازمان یک شعاری می داد. عکس بنیانگذاران سازمان را برایم می فرستاد تا چاپ کنم. چاپ عکس هم برایم بسیار سخت بود. چون خودم پرینتر نداشتم و باید بیرون این کار را می کردم، جاهایی می رفتم که صاحب مغازه خیلی کم سن و سال باشد و مسعود و مریم رجوی را نشناسد، یا این که مثلاً ۲۰ عکس مختلف را برای چاپ می دادم که در لابه لایش یک عکس از مسعود یا یک عکس از مریم رجوی باشد. عکس ها را می گرفتم و در انتهای شهرک خودمان در یک ساعت و محل خلوت عکس ها را در کنار یک شعار کنار هم به دیوار می چسباندم و عکس و فیلم تهیه می کردم و برای فروغ می فرستادم. بعد از هر بار هم عکس ها را پاره می کردم چون نباید عکس ها تکراری باشد، مکان ها هم نباید تکراری باشند. در واقع من هر بار به نام یک کانون شورشی فعالیت می کردم، در



واقع فروغ می خواست نشان بدهد که مجاهدین خلق در ایران طرفداران زیادی دارند و برای همین هم این طور باید کار می کردم که تصور شود این کارها را چندین نفر انجام داده اند. هر بار با نام یک کانون شورشی، هربار با یک سری عکس متفاوت و شعارهایی با خط های مختلف در مکان های متعدد. قرار بود کاری انجام شود که نشان بدهیم کانون های شورشی گسترده هستند.

منظور از کانون شورشی یک جمع چند نفره است که علیه نظام اعتراض و اقدام می کند. هر کانون شورشی یک شماره دارد که باید در زمان اتصال پوسترها یا فیلمبرداری و عکاسی شماره اش را هم بگوید یا بنویسد تا مشخص شود که این کار را کدام کانون شورشی انجام داده است. من اول فقط یک شماره داشتم، بعداً چندین و چند شماره کانون شورشی به من اختصاص پیدا کرد. برای هر کدام با یک دستخط می نوشتم و عکس های متفاوت انتخاب می کردم تا معلوم نشود این کارها را یک نفر انجام داده است.

فروغ می گفت تو باید کانون شورشی واقعی تشکیل بدهی و کانون حداقل متشکل از دو نفر است. برای همین باید حداقل یک نفر دیگر را پیدا کنی تا در همین حد و اندازه نمایی و پیشرفت کنی! من هم به خوبی می دانستم که در خانواده و اطرافیانم کسی حاضر به همکاری با مجاهدین خلق نیست و مطمئن بودم کسی به من کمک نمی کند. یک بار به شوخی به دخترخاله و پسرخاله ام گفتم که بیایید از من فیلمبرداری کنید تا من روی دیوار شعار بنویسم. هر دوی آن ها من را مسخره کردند و همکاری نکردند. به فروغ می گفتم که کسی همکاری نمی کند. او هم پیشنهادات عجیب تری می داد، مثلاً می گفت تو که کسی را نداری، برو در کوچه مثلاً چند تا بچه کوچک را پیدا کن، این پلاکاردها را بده دستشان بگیرند و تو عکس و فیلم بگیر! بگو پلاکاردها را جلوی صورتشان بگیرند تا چهره شان دیده نشود. این کار واقعاً شرافتمندانه نبود، چون آن بچه ها اصلاً نمی دانستند که این عکس ها چیست و در واقع سازمان مرا مجبور به سوءاستفاده کرده بود. در قضیه اعتصاب کامیونداران هم از من خواستند که کمک کنم! آنجا هم من به عنوان یک دختر مجرد در نقش کامیوندار ظاهر شدم! اول از همه به من گفتند که اعتصاب کامیونداران قرار است شروع شود و سوپر گروه هایی بابت این موضوع در تلگرام تشکیل شده بود. بعد به من گفتند وارد این سوپر گروه ها بشو و مطلب بذار. من اول با اسم دختر وارد شدم، دیدم ظاهراً همه رانندگان کامیون هستند! اسمم را عوض کردم و شروع به مطلب گذاشتن کردم. مطالب را فروغ به من می داد که مثلاً در جایی درگیری شده، یا در برابر مأمورین مقاومت کرده اند یا اعتصاب باید ادامه پیدا کند، یا این که مردم از کامیونداران حمایت کرده اند و از این جور حرف ها.



به من موضوع می دادند تا برایشان شعر بخوانم. یکی از موضوعات برای سال ۶۷ بود که فروغ می گفت در آن سال تعداد زیادی از مجاهدین خلق اعدام شده اند! من هم برای همین موضوع شعر گفتم و بعد در پارک رو به روی خانه، شعر را خواندم و صدایم را ضبط کردم و برای فروغ فرستادم که خیلی استقبال شد.

از زمانی که من با آن ها ارتباط برقرار کردم، حدود ۸ ماه طول کشید. از این ۸ ماه هم چند ماه اول به آشنایی و مجاب کردن من گذشت و شاید اگر خیلی بیشتر طول می کشید، از من خرابکاری هم می خواستند. چون روند کارهایی که از من می خواستند، سخت و سخت تر می شد و بالأخره کار به خرابکاری و آتش زدن و این جور کارها هم می کشید. دستگیری من باعث شد تا سرانجام این مسیری که داشت من را به سمت انجام کارهای غیرقابل جبران و خطرناک می برد، قطع شود و در واقع نجات پیدا کنم. زمزمه های این بحث ها هم بود، مثلاً فروغ پیوسته می گفت این تراکت نوشتن ها که کار مهمی نیست، این ها را همه می توانند انجام بدهند. به من می گفتند تو باید یکی دو نفر دیگر را با خودت همراه کنی تا بتوانی کارهای مهم تری انجام بدهی که یک نمونه آن آتش زدن پایگاه بسیج بود.

خیلی تأکید می کردند که مراقب باشم تا تعقیب نشوم. در زمان فیلم گرفتن، علامت یا جایی را نشان ندهم که موقعیت قابل شناسایی باشد، نباید کنار خانه باشد. از اسم خودم به هیچ عنوان استفاده نکنم. چندین اسم مستعار داشتم. برای ارتباط در فضای مجازی و تلگرام هم خیلی آموزش می دادند تا کسی نتواند رد گیری کند. اما بعد از این که دستگیر شدم، متوجه شدم هیچ چیز پنهانی برای مأمورین وجود نداشته و کاملاً بر کارهایم اشراف داشتند.

من احساس نمی کنم دستگیر شدم! فکر می کنم از ادامه کارهای خطایم جلوگیری شد. من را روشن کردند. به من گفته بودند اگر دستگیر شوی، اعدامات می کنند، این کار را می کنند، آن کار را می کنند، اما الآن نمی دانم چطور توضیح بدهم که این ها واقعاً از مادرم دلسوزتر بودند. من شرمنده شدم، من دچار تضاد شدم، تازه فهمیدم که چه مسیر غلطی را رفتم. بابت کارهایی که که کردم متأسفم و با این که کسی از من چیزی نخواست، ولی دلم می خواهد جبران کنم. من بعد ۲۱ سال دوباره باورهای دینی ام را به دست آوردم، الآن نماز می خوانم، فصل جدیدی در زندگی من ایجاد شد. به من کمک کردند با خدا آشتی کنم.

برگرفته از گروه سیاسی خبرگزاری فارس

به کوشش عاطفه نادعلیان

دگر دیسی "سازمان" به "فرقه" تا معبد گمراهی

فرقه ای به لحاظ ایدئولوژیکی خودکامه، در جهان بینی افراطی و از نظر اجتماعی تمامیت خواه که خود را موظف به کنترل رفتار همگان، به ویژه اعضایش، می داند. آنان از پیروانشان (اعضا و هواداران) انتظار همه نوع مساعدت، به خصوص مالی، صرف وقت و انرژی فزاینده برای نیل به آرمان های و تحقق وعده ها و دستیابی به هدف های تشکل را دارند. فرقه ای که حیاتش قائم به مرید سازی و امر و نهی لذتبخش به آنان است. این که چگونه بیندیشند، چه باورهایی داشته باشند، چه بگویند. حلقه های وصل بین رهبری و اعضا دیکته می کنند چه کسی در کجا مشغول به کار شود، با چه کسی ارتباط داشته باشد، چه بپوشد، چه بخورد، کی بخوابد یا بیدار شود ... و بر این همه عنوان انضباط تشکیلاتی اطلاق می شود.

کنترل، تنبیه و تشویق افراد، امری عادی است. برای همه، برنامه هایی تدارک دیده شده است. اعضای سرکش، نفرات معمولی، سمپاتیزان های دردسرساز، نخبگان، تمامشان باید پروسه رام شدن و حرف شنویی را بگذرانند. آدمک ها با عضویت در فرقه، "گروگان" گرفته می شوند. راه بازگشتی قابل تصور نیست. احدی حق ندارد حتی از این پیوستن پشیمان شود. برای ره یافت



سال هاست پژوهندگان، "سازمان مجاهدین خلق" را یک "فرقه" می دانند نه یک تشکل "مذهبی" که انسان ها را به توحید و عدل فرا می خواند و از پلشتی و شرارت برحذرشان می دارد، بلکه "مسلمی" خطرناک که آدم ها را از خدا دور می کند و به طریقت مشکوک، دردسرساز و مرگبار می کشاند. فرقه ای که با روش های تهییجی و تحریک احساسات، مذهب نویی پدید آورده که پایه های آن بر بنیاد تعصب، نفرت و تلف کردن نیروهای اجتماعی استوار است.



به هارمونی کامل و انطباق با تشکل، پروسه بازسازی و نوسازی، سازماندهی و ساماندهی ذهنی اعضا در پیش گرفته می شود. در دوره ارزیابی نفسانی، گذشته افراد مورد بازکاوی و سپس امحا قرار می گیرد تا ارتباط با پشت سر (پیشینه) قطع شود. رمز و راز موفقیت در این مرحله (تجدید ساختار فکری و تزریق باورهای تازه) که فرقه گرایان آن را "احیای افراد" می خوانند، در نا آگاه نگه داشتن آنان نسبت به آنچه می گذرد است تا به خوبی کنترل و چون موم شکل جدیدی به خود گیرند و البته در آینده به آسانی مورد سوءاستفاده واقع شود.

نگرانی، اضطراب، حملات عصبی، نارسایی در تشخیص و ادراک، گسست روانی، احساس شرم و گناه، سرزنش خود، ترس و بدگمانی، تردیدهای فوق العاده به ویژه در تصمیم گیری ها، احساس تنهایی، افسردگی، کمبود خودباوری و اعتماد به نفس، به نحو دائمی یا مقطعی از خصوصیات آدمک های فرقه ای و ربان های تشکیلاتی است. معمار بنا، آنان را به دید ابزارهایی (بیل، کلنگ، چکش ...) می نگرد.

باید به گونه مستند و با ارائه اسناد و مدارک خدشه ناپذیر به قضاوت نسل سوم انقلاب و آیندگان کمک کرد که چگونه سازمانی با علم اسلام خواهی و تکامل، و زیر تابلو جهاد و شهادت، تا قعر کفر و ضلالت، و حضيض جنایت و وطن فروشی، در غلتید؛ و سازمانی که بنا بود "رهایی بخش" باشد تبدیل به فرقه ای آدم

کش و خائن به ملک و ملت شد. زیر پا نهادن اصول اخلاقی، طلاق های اجباری، مزدوری بیگانگان، از بین بردن نهاد خانواده، ظلم به خود و همسر و فرزند، تقدیس شخصیت رییس فرقه و تبعیت محض و کورکورانه از وی، آنان را به فاز استدراج کشاند و در سرایشی سقوطی شتابان قرار داد و سرنوشت شومی را برای فرقه ای که رهبری اش فوق تخصص در تخریب، ساکت کردن، سرکوب و حذف منتقدان و مخالفان را دارد، رقم زد.

اتباع فرقه ها تابعی از متغیرهای رهبری هستند. "رهبران فرقه ها افرادی خود انتصابی و مجابگر هستند که ادعا می کنند دارای مأموریت خاصی در زندگی بوده و یا دانش ویژه ای دارند... آن ها مریدان خود را وادار می کنند تا خانواده، شغل، سابقه ی کاری و دوستان خود را برای پیروی از آن ها رها کنند. در بسیاری از موارد - آشکار یا پنهان - آن ها نهایتاً دارایی، پول و زندگی پیروان خود را تحت کنترل می گیرند. رهبران فرقه ها تکریم و ستایش را بر روی خود متمرکز می کنند... یک حرف T وارونه را تصور کنید. رهبر به تنهایی در بالا و پیروان تماماً در پایین قرار می گیرند."

در فرقه نیازی به فکر کردن مریدان نیست. رییس به جای همه شان می اندیشد و تصمیم می گیرد. در بارگاه فرقه و در محضر رییس آن، عقل شان منجمد و فریز است. نیازی نیست خود را به سختی و مشقت بررسی مسائل، انتخاب و



خردورزی بیفکنند. به امر رییس این قبیل کارها از عهده شان خارج و زحمت افزای رییس است. اما چگونه افراد به این مرحله می رسند که تبدیل به موجودات مطلوب الاراده و بی دست و پایی می گردند که طوق بندگی و بردگی فرقه بر کرده شان افکنده شده است.

ابراهیم خداینده عضو سابق فرقه رجوی می گوید: "فرقه ها با استفاده از تاکتیک های روانی و به کارگیری روش های کنترل ذهن نوعی رابطه مطلق و بسیار خطرناک بین رهبری و پیرو به وجود می آورند. آنان به این وسیله دفاع ضروری روانی فردی را به حدی در انسان از بین می برند که توان «نه گفتن» را از وی می گیرند و لذا او را به ابزاری بدل می کنند که هر فرمانی را بدون ارزیابی درست یا غلط بودن آن به اجرا درمی آورد. این پدیده مهلک در عوام به مغزشویی معروف شده است که متدهای آن روز به روز پیچیده تر و پیشرفته تر می گردد... فرقه ها یک تهدید و خطر برای امنیت ملی هم هستند چرا که به راحتی می توانند با به کارگیری شیوه های روانی، افراد را به ترور و جنایت نیز وادار نمایند."

... به رهبر فرقه می بایست به دید فردی معصوم، قدیس، بلکه پروردگاری در هیئت و صورت انسانی، نگریسته بلکه پرستیده شود. افراد باید خود را به او بسپارند و در وی ذوب شوند و از هر نظر تسلیم محض او گردند. مسلم آن که جدا شدن از چنین فرقه هایی با توجه به غل و زنجیرهای ذهنی و سازمانی که اعضا را بدان متصل ساخته است، دشوار می نماید. اگر چه این عوامل موجهه و موجهه خود فرقه هاست، که به منظور پیشگیری از جدایی "سوژه ها" تهیه و تدارک دیده شده اند **اما رویکرد فطری و گرایش به حرّیت و آزادگی انسان ها آنان را وادار به ایستادگی در برابر این سان دنائت ها و بی مایگی ها می نماید.**

ایجاد اختلالات روانی، گرفتن اعتراف نامه و توبه نویسی تشکیلاتی، حصرها و تهدیدها و همه راهکارهایی که هر فرقه ای در چنین مواقعی به کار می برد قادر به جلوگیری از پرواز روح انسان های آزاده نیست. آدم هایی که بهترین اوقات عمرشان را در خدمت فرقه ای گذراندند که همه ی غم و هم اش ترور جسم و روح انسان ها برای دستیابی به قدرت است...

برگرفته از کتاب: خوابگردها

اثر: دکتر صفاء الدین تبرائیان

صفحه های: ۱۳۳ - ۱۲۹

تنظیم: عاطفه نادعلیان



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹